

پیام بریج

سال سی ام

جولای - آگست - سپتامبر ۲۰۱۲

شماره‌های ۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲



تصویر جمعی از اعضای خانواده در سال ۱۳۱۶ شمسی

پیام بدیع

سال سی ام

شماره های ۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲

سال ۱۶۹ بدیع

۱۳۹۱ شمسی

جولای - آگست - سپتامبر

۲۰۱۲

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	لوح مبارک و مناجات ترکی
۲	استخراج از فرامین حضرت عبدالبهاء
۳	دستخط بیت العدل اعظم
۱۰	سر تنکیس
۱۲	شعر (گلبنگ بها بها زن) از جناب بدرالدین باستانی
۱۳	عبدالبهاء در امریکا
۱۷	رساله سیاسیه
۲۶	شعر (صد بار)
۲۸	اتحاد و اتفاق در جامعه بهائی
۳۰	ظهور حضرت باب و ...
۳۴	لوح احمد
۳۵	عکس
۳۷	نقد بخشی از کتاب امیرکبیر و ایران
۴۱	نوروز
۴۳	مؤرخ با رذبه نویس
۴۸	نگاهی به گذشته
۵۱	یادداشت‌های یک مهاجر از افریقا
۵۴	اثبات وجود خدا
۵۷	حضرت شوقی افندی
۶۰	شعر (تو)
۶۱	ای مهاجران
۶۳	هدیه یزدانی
۶۴	زنده سوزاندن زن و شوهر روستایی
۷۰	تالار رودکی
۷۱	بهشتی

هو الله

ای نورسیدگان بهائیان و طالبان علم و عرفان، انسان را امتیاز از حیوان به چند چیز است اول صورت رحمانیت است و مثال نورانیت چنانچه در تورات می‌فرماید لنعملن انسانا علی صورتنا و مثالنا این صورت رحمانیت عبارت از جمعیت صفات کمالیه است که انوارش از شمس حقیقت جلوه بر حقائق انسانیه نماید و از اعظم صفات کمالیه علم و دانائی است پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلی بر مرایای عقول و نفوس نماید عبدالبهاء را آرزو چنان که هریک از شما در مدارس علوم معلّم اول شمرده شوید و در دبستان حقایق و معانی سردفتر دانائی

گردید و علیکم البهاء الابهی **هو الابهی**

ع ع

مناجات ترکی

ای باغ عرفانک نهال بیهمالی رستخیز روح‌انگیز در قیامت پر کرامت در ترک قریب اولور عرب غریب اولور فرس عجیب اولور اوزاق یقین اولور ناقص کامل اورور عالم جاهل اولور فقیر غنی اولور توانگر فقیر اولور عزیز ذلیل اولور ذلیل عزیز اولور جناب ربّ جلیل قرآن مجید ده بیورمشدر "و نریدان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین" سن وارثیدن سن.

ع ع

استخراج از فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء

پروردگارِ مهربانا، شکر ترا شاهراه هدایت بنمودی و ابواب ملکوت بگشودی و به واسطهٔ شمس حقیقت تجلی فرمودی کوران بینا نمودی و گران شنوا کردی مردگان زنده فرمودی و فقیران اغنیا کردی گمراهان را راه بنمودی و تشنگان را به چشمهٔ هدایت دلالت کردی ماهیان لب تشنه را به دریای حقیقت رساندی و مُرغان آواره را به گلشن عنایت دعوت فرمودی.

پروردگارا، جمعی هستیم بندگان تو و فقیران تو، دورافتاده‌ایم مشتاقان تو، تشنهٔ چشمهٔ توایم و دردمند درمان توایم در ره تو قدم نهادیم و مقصد و آرزویی جز نشر نفعات تو نداریم تا نفوس فریاد "إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" برآرند و دیده به مشاهدهٔ انوار روشن نمایند از ظلماتِ جهالت بَرهند و طائف حول سراج هدایت گردند بی‌نصیبان نصیب بَرند و محرومان محرم راز شوند.

پروردگارا، به عینِ عنایت نظر نما تأییدی آسمانی فرما نفعات روح‌القدس مبذول دار تا به خدمت موفّق گردیم و مانند ستاره‌های روشن در این اقالیم به نور هدایت بدرخشیم توئی مقتدر و توانا و توئی عالم و بینا.

دستخط بیت‌العدل اعظم

ترجمه‌ای از پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان

رضوان ۲۰۱۲ میلادی (۱۶۹ بدیع)

ستاینندگان اسم اعظم در سراسر عالم ملاحظه فرمایند

صد سال پیش در بعد از ظهر روز یازدهم عید اعظم رضوان، حضرت عبدالبهاء در حالی که جمعیتی چند صد نفری در حضور مبارک ایستاده بودند، اولین کلنگ بنای مشرق‌الاذکار را در گروس پوینت (Pointe Grosse) واقع در شمال شیکاگو (Chicago) بر زمین زدند. نفوسی که برای شرکت در این مراسم شکوه‌مند در آن روز بهاری دعوت شده بودند از پیشینه‌های مختلف از جمله نروژی، فرانسوی، هندی، ژاپنی، ایرانی و امریکایی بومی بودند. گویی معبدی که هنوز ساخته نشده بود، منویات مرکز میثاق را تحقق می‌بخشید چه که در شامگاه قبل از این مراسم درباره مشرق‌الاذکار فرموده بودند: "تا نوع بشر مکانی جهت اجتماع داشته باشد" و "اعلان وحدت عالم انسانی از صحن مقدس آن بلند شود."

مستمعین آن حضرت در این مراسم و تمام کسانی که در طول سفرهای ایشان به مصر و ممالک غرب خطابات مبارک را استماع می‌کردند یقیناً مفاهیم گسترده این بیانات را برای اجتماع و ارزش‌ها و مشاغل ذهنی آن به خوبی درک نمی‌کردند. حتی امروز چه کسی می‌تواند ادعا کند که قادر است از اجتماع آینده‌ای که مقدر است در ظلّ این ظهور اعظم جلوه نماید جز تصویری مبهم چیزی در ذهن خود مجسم نماید؟ احدی نباید تصور کند که مدنیتی که تعالیم الهی نوع بشر را به سوی آن پیش می‌برد صرفاً با تعدیلاتی در نظم کنونی عالم

به وجود خواهد آمد. این تصوّر بسی دور از حقیقت است. حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که چند روز پس از استقرار سنگ زاویه امّ المعابد غرب ایراد نمودند فرمودند که: "از جمله نتایج ظهور قوای روحانی آنست که عالم انسانی ترکیب اجتماعی جدیدی به خود خواهد گرفت." و "عدل الهی در جمیع امور بشری ظاهر خواهد شد." این کلمات و دیگر بیانات بی‌شمار مرکز میثاق که در این دوره بزرگداشت صدمین سال اسفار تاریخی آن حضرت مکرراً مورد مطالعه و مذاقّه جامعه بھائی قرار می‌گیرد سبب افزایش آگاهی نسبت به تفاوت فاحشی است که بین اجتماع امروز و دیدگاه شگفت‌انگیزی که حضرت بهاء‌الله به عالم عطا فرموده‌اند، وجود دارد.

با وجود مساعی قابل تحسین افراد خیراندیشی که در سراسر عالم در جهت اصلاح وضع اجتماع فعالیت می‌کنند، متأسفانه در افکار بسیاری از مردم، موانعی برطرف نشدنی راه تحقق چنین دیدگاهی را سدّ می‌کند. آمال این قبیل افراد در اثر فرضیات غلط درباره ماهیت انسان درهم می‌شکند، فرضیاتی که چنان در ساختار و سنن قسمت عظیمی از زندگی کنونی بشر رسوخ کرده که به صورت حقایقی معتبر درآمده است. چنین به نظر می‌رسد که این فرضیات منابع خارق‌العاده قوای مکنونه روحانیه‌ای را که در دسترس نفوس مشتعل به نار محبت‌الله قرار دارد نادیده می‌گیرد و در عوض برای توجیه فرضیات خود بر قصور بشر که هر روز نمونه‌های آن حسن‌نومیدی عمومی را تشدید می‌نماید اتکا می‌کند. بدین ترتیب حجاب ضخیمی از فرضیات نادرست این حقیقت بنیادین را می‌پوشاند که اوضاع جهان تحریفی از روح بشر را منعکس می‌سازد و نه ماهیت اصلی آن را. مقصد هر یک از مظاهر مقدسه الهی تقلیب نوع بشر هم در حیات باطنی و هم در شئون ظاهری است. با فعالیت گروه فزاینده‌ای از مردم که بر اساس تعالیم الهی متحد گشته و جمعاً می‌کوشند تا استعدادهای روحانی را برای کمک به یک فرایند تحوّل اجتماعی توسعه دهند، این تقلیب به طور طبیعی حاصل می‌شود. تئوری‌های متداول عصر حاضر همانند زمین‌سختی

که یک قرن پیش مرکز میثاق بر آن کلنگ زدند، ممکن است در ابتدا تغییرناپذیر به نظر برسد اما بدون شک به تدریج زائل شده و "از زمین دل به یاری باری ژاله بخشش لاله دانش بروید."

الحمدلله که شما اعضای جامعه اسم اعظمش به مدد قوه کلام الهی دست اندر کار ایجاد محیطی هستید که در آن ادراک حقیقی می‌تواند شکوفا شود. حتی نفوس پاکی که در راه امر مبارک سختی زندان را تحمل می‌نمایند با فداکاری و استقامت غیرقابل وصف خود موجب می‌شوند که "سنبلات علم و حکمت" در قلوب مستعدّه شکوفا گردد. نفوس مشتاق در سراسر عالم با اجرای سیستماتیک مفاد و مندرجات نقشه پنج ساله، به کار ساختن جهانی نو مشغولند. خصوصیات نقشه آن چنان به خوبی درک گردیده که در این مقال نیازی به شرح بیشتر آن نیست. با تضرع و ابتهال از آستان خداوند متعال رجا می‌نماییم که جنود ملاء اعلی در راه پیشرفت نقشه هریک از شما عزیزان را یار و یاور باشد. امید و طید این جمع که با مشاهده مجهودات سال گذشته شما قوت بیشتری گرفته آن است که با عزمی جزم و اطمینانی کامل دانشی را که از راه تجربه کسب می‌کنید بیش از پیش به کار بندید. وقت وقت آسایش و فراغت نیست. هنوز افواج بی‌شماری از مردم از طلوع صبح هدی بی‌خبرند. چه کسی به جز شما عزیزان می‌تواند حامل پیام الهی باشد؟ حضرت بهاءالله می‌فرماید که این امر اعظم عرصه بینش روحانی و انقطاع از عالم مادی است و میدان مشاهده و ادراک و تعالی. جز فارسان حضرت رحمان و سالکان طریق ایمان و منقطعین از عالم امکان، نفسی را در آن مجال جولان نبوده و نیست.

مشاهده عالم بهائی در حالی که به انجام وظایف خویش مشغول می‌باشد چشم‌اندازی بس روشن است. در حیات افراد مؤمنی که بیشتر از هر چیز آرزومندند دیگران را به عبادت پروردگار بی‌نیاز و خدمت به عالم انسانی فرا خوانند، نشانه‌های تقلیبی روحانی را می‌توان یافت که ربّ مجید برای هر نفسی اراده فرموده است. در روحیه‌ای که مشوق و محرک فعالیت‌های هر جامعه بهائی

است - جوامعی که هم خود را وقف افزایش توانمندی اعضای خود از پیر و جوان و نیز دوستان و همکاران خود برای خدمت به مصالح عمومی می‌نمایند - می‌توان بینشی از چگونگی بسط و توسعه یک اجتماع یافت که بر اساس تعالیم الهی پایه‌ریزی شده است، و در آن محدوده‌های جغرافیایی پیشرفته‌ای که فعالیت در چارچوب نقشه افزایش یافته و نیاز به ایجاد انسجام در بین خطوط عمل کاملاً احساس می‌شود، بسط ساختارهای اداری نمایان‌گر بارقه‌ای است از این که چطور مؤسسات امری به تدریج مسئولیت‌های بیشتر و جامع‌تر خود را در جهت ترویج رفاه و پیشرفت بشریت به عهده خواهند گرفت. بنابراین واضح است که بلوغ و تکامل فرد، جامعه و مؤسسات بسیار امیدبخش است ولی فراتر از این، با نهایت سرور شاهد آن هستیم که روابطی که این سه را به هم پیوند می‌دهد سرشار از محبت و حمایت متقابل است.

ولی روابط بین سه همتای این بازیگران در جهان - یعنی شهروندان، هیئت اجتماع، و نهادهای اجتماع - بالعکس نمایان‌گر نزاع و نفاقی است که از خصوصیات مرحله متلاطم انتقال و تحوّل می‌باشد. این سه بازیگر که مایل نیستند به مثابه اجزای وابسته یک کلیت ارگانیک عمل نمایند، در چنگ تلاشی بیهوده و بی‌ثمر برای کسب قدرت اسیرند. چقدر متفاوت است اجتماعی که حضرت عبدالبهاء در الواح و خطابات بی‌شمار خود ترسیم فرموده‌اند، اجتماعی که در آن جمیع روابط، از تعاملات روزانه گرفته تا مناسبات میان کشورها، بر اساس آگاهی از وحدت نوع انسان استوار است. هم اکنون بهائیان و دوستانشان در دهکده‌ها و محله‌ها در سراسر جهان به ایجاد و ترویج روابطی قائمند که مشحون از این آگاهی است و روایح جان‌بخش همکاری و الفت و محبت از آن به مشام می‌رسد. در چنین فضای بی‌تکلف و بی‌ادعایی، به جای کشمکش‌ها و درگیری‌های رایج در اجتماع، گزینه‌ای مشهود در حال ظهور و بروز است. بدین ترتیب آشکار می‌گردد که فردی که مایل است به نحوی مسئولانه به ابراز عقاید شخصی خود بپردازد در مشورت‌هایی که هدف آن ترویج خیر عمومی است

متفکرانه شرکت می‌کند و از وسوسهٔ اصرار بر عقاید شخصی دوری می‌جوید. مؤسسات بهائی با آگاهی از ضرورت اقدام هماهنگ برای حصول نتایج سودمند، هم خود را صرف تربیت و تشویق می‌کنند نه کنترل و سلطه جویی. جامعه‌ای که مایل است مسئولیت ترقی و پیشرفت خود را در دست گیرد اتحاد حاصله از مشارکت صمیمانه در اجرای نقشه‌های مؤسسات را سرمایه‌ای ارزشمند به شمار می‌آورد. تحت تأثیر ظهور حضرت بهاءالله، روابط بین این سه عامل، حیاتی تازه و صمیمیتی بی‌اندازه می‌یابد. این روابط در مجموع محیطی را به وجود می‌آورند که در آن به تدریج یک مدنیت روحانی جهانی که جلوه‌گاه الهامات الهی است شکوفا می‌گردد.

چنین مقدر است که انوار این ظهور اعظم کلیهٔ میادین تلاش بشری را منور سازد. در هریک از این میادین، روابطی که سبب بقا و دوام اجتماع است باید از نو طرح‌ریزی گردد و در هر یک، جهان در جستجوی نمونه‌هایی از چگونگی رفتار انسان‌ها نسبت به یکدیگر می‌باشد. بجاست که در این مقال حیات اقتصادی نوع بشر را ملاحظه فرمایید که سهم آشکاری در ایجاد اضطراب و انقلاباتی دارد که اخیراً مردم بسیاری را گرفتار نموده است، اقتصادی که در آن بی‌عدالتی با بی‌تفاوتی اغماض می‌گردد و کسب منافع بی‌حد و حصر محک موفقیت شناخته می‌شود. ریشهٔ این طرز فکر زیان‌بار آن چنان عمیق و محکم است که نمی‌توان تصور نمود که احدی بتواند به تنهایی معیارهای متداولی را که بر روابط موجود در این عرصه حکم فرماست تغییر دهد. با این حال، سلوک و روش‌هایی وجود دارد که یک فرد بهائی در هر حال از آن اجتناب می‌ورزد مانند تقلب و عدم صداقت در معاملات و یا استثمار اقتصادی دیگران. پیروی تام از نصایح الهی مستلزم آن است که در زندگی یک فرد بهائی هیچ تناقضی بین رفتار و کردار اقتصادی و معتقداتش وجود نداشته باشد. با به کار بردن اصول بهائی مربوط به عدالت و انصاف در زندگی شخصی، یک فرد به تنهایی می‌تواند موازینی را رعایت و حمایت نماید که به مراتب بالاتر از معیارهایی است که

جهان خود را با آن می‌سنجد. نوع بشر از فقدان الگویی از زندگی که بتواند از آن الهام بگیرد به ستوه آمده است. چشم امید ما به شما عزیزان است تا جوامعی پرورش دهید که روش و سلوکشان امیدبخش جهان و جهانیان گردد.

در پیام رضوان سال ۲۰۰۱ اشاره نمودیم که در کشورهایی که فرایند دخول افواج به حدّ کافی پیشرفت کرده و شرایط جوامع ملّی مساعد باشد، تأسیس مشرق‌الاذکار ملّی را تصویب خواهیم نمود و شروع این کار یکی از ویژگی‌های عهد پنجم عصر تکوین امر بهائی خواهد بود. اکنون با شغفی بی‌پایان اعلان می‌داریم که مقرر است دو مشرق‌الاذکار ملّی یکی در کشور جمهوری دموکراتیک کنگو (Democratic Republic of the Congo) و دیگری در پاپوآ گینه نو (Papua New Guinea) بنا شود. در این دو کشور ملاک‌هایی که تعیین نمودیم به نحوی آشکار تحقق یافته و پاسخ مردم به امکاناتی که سلسله نقشه‌های کنونی به وجود آورده خارق‌العاده بوده است. با پیشرفت ساختمان آخرین مشرق‌الاذکار قاره‌ای در سانتیاگو (Santiago)، شروع پروژه‌هایی برای تأسیس مشرق‌الاذکارهای ملّی نشانه رضایت‌بخش دیگری از نفوذ و رسوخ امر الهی در تار و پود اجتماعات بشری است.

گام مهمّ دیگری نیز امکان‌پذیر است. مشرق‌الاذکار که حضرت عبدالبهاء آن را یکی از "اعظم تأسیسات عالم انسانی" توصیف فرموده‌اند دو جنبه‌اساسی و تفکیک‌ناپذیر حیات بهائی یعنی عبادت و خدمت را به هم می‌پیوندند. پیوند خدمت و عبادت در انسجام موجود بین فعالیت‌های جامعه‌سازی نقشه نیز منعکس است، بخصوص بین شکوفایی روح نیایش که در جلسات دعا متجلی است و فرایند آموزشی که توان‌مندی برای خدمت به نوع بشر ایجاد می‌نماید. ارتباط بین عبادت و خدمت مخصوصاً در آن دسته از محدوده‌های جغرافیایی در سراسر جهان آشکار است که جوامع بهائی از نظر تعداد عضو به نحو قابل ملاحظه‌ای رشد کرده‌اند و تحرک و اشتغال به فعالیت‌های اجتماعی چشم‌گیر می‌باشد. بعضی از این محدوده‌ها به عنوان جایگاه‌های نشر یادگیری تعیین

شده‌اند تا توانایی دوستان را برای پیشبرد برنامه نوجوانان در مناطق مربوطه پرورش دهند. همانطور که اخیراً اشاره کرده‌ایم توانمندی برای تداوم بخشیدن به برنامه نوجوانان موجب توسعه حلقه‌های مطالعه و کلاس‌های کودکان نیز می‌گردد. بدین ترتیب جایگاه یادگیری علاوه بر هدف اولیّه‌اش تمامی طرح ترویج و تحکیم را تقویت می‌نماید. در این قبیل محدوده‌های جغرافیایی است که می‌توان طی سال‌های آینده تأسیس یک مشرق‌الاذکار محلی را مورد تأمل قرار داد. با قلبی مملوّ از سپاس به آستان جمال قدم و در نهایت سرور به اطلاع شما عزیزان می‌رسانیم که مشورت با محافل روحانی ملی مربوطه درباره بنای اولین مشرق‌الاذکار محلی در هر یک از محدوده‌های جغرافیایی زیر در شرف آغاز است: باتامبانگ (Battambang) در کامبوج (Cambodia)، بیهار شریف (Sharif Bihar) در هندوستان (India)، ماتوندا سوی (Matunda Soy) در کنیا (Kenya)، نورت دل کائوکا (Norte del Cauca) در کلمبیا (Colombia) و تانا (Tanna) در وانوتو (Vanuatu).

به منظور کمک به تأسیس این دو مشرق‌الاذکار ملی و پنج مشرق‌الاذکار محلی، صندوقی به نام صندوق مشرق‌الاذکار برای همه این گونه پروژه‌ها در مرکز جهانی تأسیس نموده‌ایم. از احبای عزیز در سراسر عالم دعوت می‌کنیم که با فداکاری و برحسب توانایی خود در تقدیم تبرّعات به این صندوق مشارکت نمایند.

همکاران عزیز و محبوب: کلنگی که یکصد سال پیش به ید مبارک حضرت عبدالبهاء بر زمین زده شد، حال باید در هفت کشور دیگر بر زمین زده شود. این اقدام نوید دهنده روزی است که به پیروی از دستور حضرت بهاء‌الله، در هر شهر و دهکده بنایی برای نیایش و عبادت پروردگار ساخته خواهد شد، از این مطلع ذکر الهی پرتو انوارش ساطع و طنین حمد و ثنایش مرتفع خواهد گشت.

بیت‌العدل اعظم

سرّ تنکیس

جناب دکتر م. مشرف زاده
ادامه مطالب پیشین

و چنین گفته‌اند که حاجی محمد کریم خان اقرار شفاهی کرده است که معنی آن را نمی‌دانم و حتی از سید مرحوم هم (جناب سید کاظم رشتی) سؤال شده و ایشان نیز جوابی اظهار ننموده‌اند و لکن اقرار کتبی ننموده است. در مورد ذکر نمونه اعلاکم اسفلکم جمال مبارک فرموده‌اند:

”شیخ محمد حسن نجفی که قُطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طفّ (کربلا) و بلاد ایران، بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند، از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بی‌خبر... و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و به افق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلی به کلمه لبیک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلاهم اسفلهم اعلاهم این است سرّ تنکیس لرمزالرئیس.“

(امر و خلق - جلد ۲ صفحه ۲۶۱)

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فدها نیز در خطابی به معاون التجار نراقی

چنین فرموده‌اند:

”... این (تنکیس) دو معنی دارد، یکی سرنگون یعنی انقلاب عظیم حاصل می‌شود اعلاکم ادناکم می‌شود و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تفسیر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود می‌نماید طابق النعل بالنعل.“

(امر و خلق - جلد ۲ صفحه ۲۶۲)

باید دانست که به فرموده حضرت عبدالبهاء شیخ احمد احسانى اصطلاح سَرّ تنکیس و همچنین واو منکسر را از نقش اسم اعظم که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است اخذ نموده (توضیح اسم اعظم در نوشته دیگری بیان شده) و سید کاظم رشتی نیز شرحی بر نقش مزبور و تفسیر اسم اعظم نگاشته‌اند که به طبع رسیده و این که حاجی محمد کریم کرمانی گفته است که مرحوم سید نیز در مورد سَرّ تنکیس جوابی نداده‌اند، صحیح نبوده است. راجع به شیخ محمد حسن نجفی در کتاب مستطاب اقدس چنین نازل شده:

”اذکروا الشیخ الذی سُمی به محمّد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحقّ اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی الله من ینقی القمح والشعیر.“

(کتاب مستطاب اقدس - بند ۱۶۶)

یعنی بیاد آورید شیخی را که موسوم به محمد حسن است و از بزرگترین علمای زمان خود بوده، هنگامی که حق ظاهر شد او و امثال او اعتراض کردند (و حال آنکه) کسی که گندم و جو را غربال می‌کرد، اقبال نمود. شیخ محمد حسن نویسنده کتاب مفصل جواهرالکلام است و از اعلم علمای عصر خود بود. حضرت باب دوّم من آمن خود یعنی جناب ملا علی بسطامی را به عتبات فرستادند تا او و سایر علماء را تبلیغ نماید و لکن او اعتنائی ننمود و از اعلا حدّ اجتهاد به اسفل السافلین راجع شد.

منظور از کسی که گندم و جو را پاک می‌کرد، شهید مجید ملا محمد جعفر گندم پاک‌کن بود (جدّ بزرگ خاندان گندمی) که با وجود نداشتن سواد، به وسیله ملاحسین بشرویه‌ای حلیه ایمان پوشید و ترک اهل و عیال و دیار خود اصفهان را نموده و به اصحاب قلعه شیخ طبرسی پیوست و به مقام شهادت رسید.

جمالبارک جلّ ثنائه در لوح دیگری نیز فرموده‌اند:

ادامه دارد

گل‌بانگ بها بها بها زن

گل‌بانگ بها بها بها زن
 شیپور بیا بیا بیا زن
 ناقوس رها رها رها زن
 ناقورِ ولا ولا ولا زن
 خورشید برآ برآ برآ زن
 منشورِ فدا فدا فدا زن
 مانند لوا لوا لوا زن
 در قافِ وفا وفا وفا زن
 پر همچو هما هما هما زن
 آهنگِ خوشا خوشا خوشا زن

برخیز و به شش جهت صلا زن
 بر سفرهٔ صلح و وحدت کل
 از دام تعصبات و اوهام
 بر بام فلک به حُبِّ محبوب
 مرغِ سحری در این شب تار
 بر تارکِ خدمت و محبت
 وز حُبِّ بها به تاج خورشید
 تا خشت زنی بخانه سازی
 تا قافِ وفا بیاد محبوب
 در سازِ نوایِ هم‌نوازی

برخیز و به شش جهت صلا زن
 گل‌بانگ بها بها بها زن



عبدالبهاء در آمریکا

ارسالی جناب دکتر منصور برجیس

به نقل از مجله بین‌المللی تهران

حضرت عبدالبهاء پسر ارشد حضرت بهاء‌الله درست یکصد سال قبل، یعنی در سال ۱۹۱۲ میلادی، برای استقرار صلح بیش از یک سال و نیم در آمریکا و کانادا با جلال و عزت تمام در سرتاسر این دو کشور سفر نمود. او همه جا با استقبال شدید مردم به خصوص رؤسا و بلندپایگان آمریکا و کانادا و کلیساها و کنیسه‌ها و مجامع علمی و دانشگاه‌ها قرار گرفت که گزارشات دقیق آن‌ها در ۴ یا ۵ جلد کتاب چاپ و منتشر شده است. برای مثال یکی از نطق‌های مهم ایشان که در یک کلیسای معروف ایراد گردید لطفاً به دقت ملاحظه فرمایید که چگونه ارتباط کامل همه ادیان بزرگ جهان را بیان نموده است که آن را می‌توان در ردیف یکی از معجزات برای صلح پایدار تلقی نمود.

حضرت عبدالبهاء پیام پدر بزرگوارش حضرت بهاء‌الله را در آمریکا در جمعی که بیش از یک هزار نفر حضور داشتند چنین بیان نمود:

«تجمیع پیغمبران حقیقت واحده را ترویج نموده‌اند ... تعالیم حضرت موسی در حقیقت به منزله دانه بود و در تعالیم حضرت عیسی تنها درخت را می‌بینیم ... و در تعالیم حضرت محمد برگ و شاخه‌ها را مشاهده می‌کنیم و بالاخره در تعالیم حضرت بهاء‌الله میوه یا ثمره یا نتیجه را می‌بینیم و این میوه شیرین استقرار صلح و آسایش و وحدت عالم انسانی است در سرتاسر این کره

خاکی.

این سفرهای پر اثر حضرت عبدالبهاء به کشورهای غرب، یعنی اروپا و آمریکا جمعاً سه سال طول کشید، یعنی از اوایل سال ۱۹۱۰ میلادی الی ۱۹۱۲ میلادی انجام گرفت که ثمره بزرگش، شناخت پیامبر جدیدی از ایران عزیز ما بود، یعنی حضرت بهاء‌الله برای صلح و آرامش در سرتاسر جهان، و اکنون در بیش از ۱۸۰ کشور جهان، بهائیان از هر نژاد و تیره و طایفه زرد و سفید و سیاه و قبایل مختلفه آفریقا و هندوها و غیره وجود دارند که ایران را از صمیم قلب ستایش می‌کنند.

این اخبار و اطلاعات صحیح برگرفته از *Britanica Encyclopedia* چاپ انگلستان است که در آنجا دیانت بهائی را بعد از دیانت مسیح، گسترده‌ترین دیانت جهان نوشته است که حتی به زودی ممکن است که این دیانت از لحاظ توسعه و گسترش در ردیف اول قرار گیرد.

و اما چه کسی فردا بر دنیا حکومت خواهد کرد؟

بسیار مهم و هیجان‌انگیز است که یک فرد پژوهشگر و دانشمند و نویسنده معروف فرانسوی به اسم "ژاک آتالی" *Jack Attali* که در عکس او را مشاهده می‌فرمایید از نویسندگان و دانشمندان معاصر است که در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و مذهبی متجاوز از ۵۲ جلد کتاب تألیف نموده است. او سال‌هاست که مشاور کلیه رؤسای جمهور فرانسه می‌باشد.

و اما کتاب "فردا چه کسی بر دنیا حکومت خواهد کرد" یکی از نوشته‌های درخشان اوست که بسیار مورد توجه قرار گرفته است. *Jack Attali* در این کتاب معروف خودش به اسم "فایارد پاریس" *Fayard Paris* در صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶ از رؤیاهای آئین بهائی برای برقراری یک حکومت جهانی سخن می‌گوید که در فصل پنجم این کتاب است که ترجمه آن چنین است: او آورده است که در نیمه دوم قرن ۱۹ یک نهضت جدید در ایران

مطرح می‌شود و این یک طرح حکومت جهانی است.

پیام‌آور این طرح یک اشراف زاده ایرانی است (مقصود حضرت بهاء‌الله است که پدرش میرزا بزرگ نوری است که یکی از وزیران معروف ناصرالدین شاه بود و او در ضمن از خطاطان زیبا و زبردست بود) که ملقب به بهاء‌الله است. بهاء‌الله خود را موعود همه ادیان می‌داند موعودی که در زمان آخر همه ملت‌ها را به سوی صلح و عدالت و وحدت جهانی هدایت می‌کند.

بهاء‌الله برای حل اختلافات جهانی در حدود سال ۱۸۷۰ میلادی، ابتدا برای برقراری صلح اصغر (صلح کوچک) کاهش تسلیحات خطرناک جهانی را پیشنهاد می‌کند و معتقد است که این عمل انسانی بالاخره منتهی به "صلح اعظم" جهانی و استقرار حکومت الهی بر کره ارض خواهد شد!

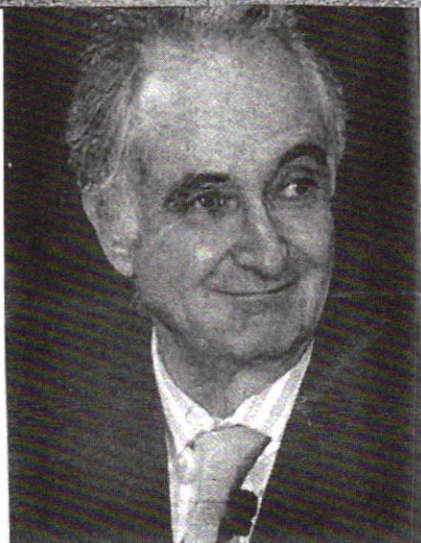
همچنین بهاء‌الله توصیه کرده است که یک مجمع جهانی بین‌المللی که نمایندگان آن از پادشاهان و رؤسای جمهور و بلندپایگان معروف همه کشورها باشند که برای حل اختلافات مسالمت‌آمیز گرد هم آیند و یک حکومت پر قدرت جهانی برپا سازند که اگر دولتی بر دولت دیگر برخیزد و از داوری این حکومت پر قدرت سرپیچی کند او را با قدرت تمام برجای خود بنشانند.

پیشنهاد مهم دیگری که بهاء‌الله ارائه داده این است که چون بیشتر اختلافات دول از جنبه اقتصادی است، بایستی یک اقتصاد جهانی هم‌آهنگ که به تصویب همه ملل و دُول برسد، اتخاذ کرد!

جالب این که بهاء‌الله متجاوز از ۱۶۰ سال قبل که به فکر هیچ فردی هم نمی‌رسید، یک زبان بین‌المللی و یک خط بین‌المللی و حتی پول بین‌المللی را توصیه کرده است. او یک سیستم تعلیم و تربیت جهانی را پیشنهاد نموده که احدی در جهان نبایستی بی‌سواد باشد. و بالاخره بهاء‌الله یک نظم جهانی در مخابرات و ارتباطات بین‌المللی را پیشنهاد کرده است.

مهم این که بهاء‌الله پیش بینی نموده است که دیر یا زود زمانی خواهد رسید که دنیا یک پارچه و نزدیک به هم خواهد شد و برقراری یک زبان و یک

خط بین‌المللی و حتی یک پول مشترک را خواهد پذیرفت. مسلماً اگر چنین باشد هر مسافری که به هرکجای دنیا می‌رود و به هر شهری که وارد می‌شود گویی که به شهر خود وارد می‌شود و هرگز احساس غربت هم نمی‌کند. و بالاخره این نویسنده بزرگ اقرار می‌کند که به نظر من اجرای این پیشنهادات مهم برای برقراری آرامش در جهان و بالاخره صلح و سلام جهانی همه و همه لازم و ضروری است.



رساله سیاسته

صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء

شرح رساله از دکتر طلعت بصاری (قبله)

ادامه مطالب پیشین

باید دانست که پس از چهارصد سال مبارزه در مورد جدایی دین از سیاست و دوران رنسانس (Ronessans) (۲۱) و رفورمیسم (Reformisme) (۲۲) سرانجام در اروپا دین از سیاست جدا شد. رنسانس یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ دنیا می‌باشد که نخست از ایتالیا پایه گرفت و سپس در فرانسه و آلمان و اسپانیا و هلند بسط و انتشار یافت. رفورم (رفورمیسم) یعنی اصلاح دینی، در نیمه اول قرن ۱۶ یکی از مهم‌ترین نهضت‌های دینی که در تاریخ دنیا مشهور است، روی داد. باعث این جنب و جوش در آلمان لوتر (Luter) (۲۳) و در فرانسه، کالون (Kalvan) (۲۴) بودند که بالاخره پاپ در واتیکان اسکان یافت و کشیشان هم به کلیسا برگشتند. به این جهت ملاحظه می‌شود که اروپا و بطور کلی غرب، به سرعت رو به پیشرفت و ترقی نهاد، در حالی که به همان سرعت، ایران سیر قهقرایی داشت. حال باید دید مانع و رادع بزرگ به فرموده حضرت عبدالبهاء و علت این سیر قهقرایی چه بود؟

همانطور که از پیش اشاره شد، تاریخ نشان داده است که هرگاه روحانیان و پیشوایان جاه طلب و طماع، در امور سیاست و حکومت دخالت کردند، نه تنها آن دولت و کشور راه قهقرا سپرد، بلکه خود روحانیت نیز در منجلاب فساد سقوط کرد.

در ایران قبل از روی کار آمدن جمهوری اسلامی که حکومت مستقیماً

به دست روحانیان افتاد، دو دوره است که مذهب داخل حکومت قرار گرفت. یکی دوره ساسانیان است که اردشیر بابکان مؤسس این سلسله می‌باشد. ساسان موبدی از دودمان بجا بود و بر آتشکده آناهیتا (۲۵) در شهر استخر فارس (۲۶) ریاست داشت. پسرش بابک در شهر خیر در کنار دریاچه بختگان (۲۷) حکومت می‌کرد. بابک پسر ساسان جانشین پدر شد و خود را شاه خواند. وقتی بابک درگذشت، اردشیر پس از مرگ برادر بزرگتر جانشین پدر شد، در سال ۲۱۲ م. اردشیر پس از شکست اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی و دیگر مخالفان خود با توجه به سیستم پادشاهی داریوش کبیر، سلسله عظیم ساسانی را بنیان نهاد و چون خود موبدزاده بود، حمایت از دیانت زردشت را از وظائف خود دانست. از این رو آن را دین رسمی ایران ساخت. بنابراین اساس سیاست داخلی ساسانیان، هماهنگی دین و دولت بود.

فردوسی استاد سخن فرماید:

چنان دین و دولت به یکدیگراند تو گویی که از بن ز یک مادراند
چنین پاسبانان یکدیگراند تو گویی که در زیر یک چادراند
نه بی تخت شاهی بود دین بپای نه بی دین بود پادشاهی بجای

با مطالعه تاریخ ساسانیان ملاحظه می‌شود، به نام دین و به تحریک و دخالت و تعصب شدید موبدان، چه کشتارها و بیدادگری‌ها که نشد. معنویت و اخلاق چگونه از میان ایرانیان رخت بریست. بی‌عدالتی و ظلم بی‌حد بزرگان و دولتیان بر مردم و شکستن سدهای دجله و فرات و اضطراب مردم حوالی پایتخت (مداین) (۲۸) از خطر سیل و شیوع بیماری‌های خانمان برانداز چون وبا و طاعون، اختلاف شدید طبقاتی و تفرقه بین مردم بواسطه اعتقاد به مذاهب مختلف و فرقه گوناگون چون زردشتی، عیسوی، یهودی، بودایی (۲۹)، مانوی (۳۰)، مزدکی (۳۱)، زروانی (Zor یا Zar Van) (۳۲) و غیره و مسائل دیگر چنان نظم اجتماعی ساسانی را برهم زده و اوضاع را آشفته کرده بود که همه به ستوه آمده بودند، و همه کس ناراضی به نظر می‌رسید و فرج و روزگار بهتری از خدا

می‌خواستند. از اتفاق روزگار، عرب‌ها این بار با سلاح معنوی تازه‌ای به میدان آمده بودند که هیچگاه در طول تاریخ مهاجرت‌های پیشین، اقوام سامی (۳۳) چنین شمشیر بُرنده‌ای نداشته‌اند. آن سلاح دین مبین اسلام بود که همه مردم روی زمین را به یکپارستی و برابری و برادری می‌خواند. این ندای مساوات و عدالت، طبقه محروم و مظلوم اجتماع را که بیش از دیگر طبقات بودند، جلب کرد. آنان راه نجاتی یافته، گروه گروه به آیین جدید درآمدند و طومار رسم کهن را درنوردیدند.

ز ششیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار که تاج کیان می‌کند آرزو تفر بر تو ای چرخ گردون تفر (فردوسی)

بدین طریق سلسله ساسانی منقرض شد و مدت دو بیست سال، ایران در زیر سلطهٔ عرب اداره گردید.

دورهٔ دوم زمان صفویه می‌باشد. گرچه پیشتر بودند برخی پادشاهان و امیران مستبد و متعصب مانند سلطان محمود غزنوی (۳۴) که به جرم رافضی بودن با فردوسی درافتاد، یا عضدالدوله دیلمی از آل بویه که شیعی مذهب بود و بعضی مراسم از قبیل تعزیه خوانی را برپای داشت و یا سلطان میازالدین مظفر که حافظ در دورهٔ او می‌زیست و در دیوانش مکرر به سخت‌گیری‌های او اشاره دارد:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟
 پنهان خوید باده که تعزیر می‌کنند
 ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند
 عیب جوان و سرزیش پیر می‌کند
 ما از برون درشده مغرور صل فریب
 تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کند

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب

چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

اما در زمان صفویه ورود دین در پهنه سیاست رنگ دیگری داشت و از جهات بسیار شبیه دوره ساسانیان بود. وقتی شاه اسماعیل در تبریز بر تخت سلطنت نشست، مذهب شیعه امامیه را مذهب رسمی تمام ایران اعلام کرد، و چون به او گفتند که اکثر مردم ایران سنی مذهب‌اند و کار تشیع به آسانی در ایران پیشرفت نخواهد کرد، گفت: "من از هیچ کس باک ندارم. خدای عالم و ائمه معصومین همراه من‌اند. اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک تن را زنده نمی‌گذارم."

بدین ترتیب ایرانی که قریب نُه صد سال اکثر مردم آن دارای مذهب سنت و جماعت بودند، به کیش شیعه امامیه درآمدند و ایران صفوی مانند ایران ساسانی، شخصیت تازه‌ای پیدا کرد.

ادامه دارد

مآخذ و منابع و برخی توضیحات

- ۲۱ - رنسانس (Renessans) [به معنی احیاء، تجدید]: در پایان قرن ۱۵ و نیمه اول قرن ۱۶ میلادی، صنایع و ادبیات را رونق شگفت‌آوری پدید آمد. این شکفتگی را که در عالم هنر و ادب روی داد، رنسانس می‌خوانند، و مراد از آن بازگشت به عهد هنر و ادب است. رنسانس یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ دنیا است. نخست در ایتالیا مایه گرفت و از آن پس در فرانسه و آلمان و اسپانیا و هلند بسط و انتشار یافت و هنرمندان آن دوره، شاهکارهایی به وجود آوردند که تا امروز از آن‌ها عالی‌تر و نیکوتر اثری پیدا نشده است. رنسانس ناگهانی به وجود نیامد، بلکه بر اثر تبدیلات و تغییرات چند آشکار گشت. اختراع چاپ نیز افکار و معلومات را منتشر ساخت و علم و اطلاع را در دسترس همه خلق گذاشت.
- ۲۲ - رفورم (رفورمیسم): اصلاح دینی (Reforme): در نیمه اول قرن ۱۶ میلادی یکی از

مهم‌ترین نهضت‌های دینی که در تاریخ دنیا مشهور است روی داد. باعث این جنب و جوش در آلمان لوتر (Luter) و در فرانسه کالون (Kalvan) بود. به واسطه ظهور این هیجان، وحدت مسیحیت در اروپای غربی از میان رفت، و از آن نتیجه بسیار حاصل گشت و مذهب‌های چند مانند طریقه لوتر و طریقه کالون و طریقه انکلیکن در مقابل آیین کاتولیک ایجاد گردید. در مذهب کاتولیک نیز اصلاحاتی به وجود آمد و در انجمنی بزرگ موسوم به شورای ترانت (Concile De Trent) اصول عقاید و نظامات آیین کاتولیک معین و مشخص شد، که گذشته از نتایج مذهبی، نتیجه‌های سیاسی نیز از آن حاصل آمد.

(تلخیص از فرهنگ معین)

۲۳ - لوتر (Martin Luter): اصلاح طلب مذهبی آلمان (متولد در ایزلین ۱۴۸۳ - فوت ۱۵۴۶ م.) وی دهقان‌زاده بود. بعد کشیش و استاد فلسفه دانشگاه (ارفورت) شد. لوتر بانی آیین جدید پرستان در دین مسیح است. او با پاپ و کشیشان که از مردم اعتراف و پول می‌گرفتند به مخالفت برخاست و برخلاف دستور پاپ کتاب انجیل را به آلمانی ترجمه کرد. پیروان او را لوتریان یا لوتری می‌گویند. آیین لوتر بیشتر در آلمان و اتریش رواج دارد.

(فرهنگ معین)

۲۴ - کالون (Jean Kalvan): پیشوای نهضت مذهبی و فرم فرانسوی (متولد در نواین (Noyon) ۱۵۰۹ - متوفی ۱۵۶۴ م.) وی مبلغ اصول عقاید "فرم" در فرانسه و سویس بود. کالون در ژنو اقامت گزید (۱۵۴۱) و در آنجا جمهوری دینی تأسیس کرد و همان‌جا درگذشت. کالون موجد فرقه‌ای است که به نام خود او کالوینیسم نامیده شد، و پیروان او را کالوینیست می‌گویند.

۲۵ - آتشکده آناهیتا: ناهید (Anahita) نام یکی از ایزدان زرتشتی که یشت پنجم یعنی آبان یشت به نام او است. آناهیتا یا ناهید ایزد آب است و در اوستا به صورت دوشیزه‌ای بسیار زیبا، بلند بالا و خوش پیکر توصیف شده است. آتور آناهیت [Atur Anahit] (آتش ناهید) آتشکده‌ای در استخر بود که اجداد خاندان ساسانی ننگهان آن بودند.

۲۶ - استخر: Estaxr [= ستخر = اصطخر معرب است Staxra] قوی، محکم، سخت یکی از بزرگترین شهرهای فارس در دوران قبل از اسلام و بعد از آن قلعه استخر از قلعه‌های معروف تاریخی است که در انتهای شمال غربی جلگه مرو دشت قرار دارد.

۲۷ - دریاچه بختگان (Baxtagan): دریاچه بختگان یا دریاچه نیریز دریاچه‌ایست به طول ۱۰۰ متر و به عرض ۲۵ کیلومتر واقع در ۵۰ کیلومتری شرق شیراز (استان هفتم فارس) و بیش از ۱۵۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و با ترعه‌ای طبیعی به دریاچه دیگری به نام نرگس

(طشت) متصل می‌شود. هنگام تابستان قطعات نمک بر روی آن شناور است. مهم‌ترین رودی که وارد این دریاچه می‌شود، رود کُر (کورش) می‌باشد.

۲۸ - مداین: (Madayen عربی جمع مدینه به معنی شهر است) نام مجموعه هفت شهر آبادان و نزدیک به هم که مجموعه آن‌ها را به زبان سریانی ماحوزه (Mahoze) و با لقب ملکا (Malka) می‌نامیدند. [ماحوزه ملکا یعنی شهرهای پادشاه] و گاهی نیز مدیناتا گفته‌اند. حدس زده‌اند که مجموعه این شهرها را به زبان پهلوی شهرستانان می‌گفته‌اند (ولی در منابع موجود دیده نمی‌شود) و کلمات سامی مذکور ترجمه آن است. در اواخر عهد دولت ساسانیان، مداین مشتمل بر هفت شهر بود. مؤرخان عرب و ایرانی که کتب خود را در زمان ویرانی یا زوال مدائن نوشته‌اند، تعداد آن‌ها را به اختلاف ذکر کرده‌اند، و به هر حال تیسفون (طیسفون) که مهم‌ترین و بزرگترین شهرهای مداین بود، مقر سلطنت و پایتخت دولت شاهنشاهی ساسانی بوده است، و بعد از آن شهر وهاردشیر - رومگان - درزنی دان و لاش آباد. اگر محله شده‌اند که عبارتند از: تیسفون - وهاردشیر - رومگان - درزنی دان و لاش آباد. اگر محله اسپاز واقع در ساحل غربی دجله (خرابه‌های طاق کسری که به نام ایوان مداین نیز مشهور است، در همین محله است) و محله ماحوز را دو شهر مستقل به حساب آوریم، تعداد هفت شهر مداین کامل می‌شود. (فرهنگ معین به تلخیص)

اما حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در کتاب مبارک تذکره الوفا در ذکر حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا میرزا محمد علی علیه بهاء الله الابهی در خصوص دفن جسد آن بزرگوار می‌فرمایند: " ... چون زمان احتیاط و تقیه بود، به حسب ظاهر آقا سید اسدالله مجبور بود [هیكل مقدس] را به نجف اشرف برد، مگر این که به انواع تدابیر کاری بکنند که در جوار مدینه الله دفن نماید. هرچند نجف اشرف محل مبارک است الی الابد، ولی آرزوی یاران این بود، لهذا خدا اعداء را واداشت تا این که ممانعت کنند. اعداء هجوم کردند که در قرنطینه جسد مطهر را ببرند و در بصره دفن کنند و یا به دریا و یا به صحرا بیندازند. این مسأله اهمیت پیدا کرد، به درجه‌ای که ممکن نشد به نجف ببرد. مجبوراً آقا سید اسدالله به بغداد برد. در بغداد ممکن نشد جایی دفن کنند که از تعرض اعداء مصون ماند. نهایت مصلحت دیدند که به حضرت سلمان پاک فارسی در پنج فرسخی بغداد ببرند و درمداین قریب قبر سلمان پاک فارسی نزدیک ایوان کسری دفن کنند. باری بردند آن‌جا جنب ایوان نوشیروان، در نهایت احترام این ودیعه الهی را در مرقد متین گذاشتند. تقدیر چنان بود که بعد از هزار و سیصد سال که پایتخت ملوک ایران خراب و ویران شده بود و اثری جز تپه‌های خاک و خرابه نمانده بود و ایوان نیز نصفش شکاف خورده سقط افتاده، دوباره ایوان شکوه خسروی یابد و جلوه کسروی نماید، و حقیقتاً طاق عجیبی است.

پنجاه و دو قدم عرض دهنه آن است و بسیار بلند.

باری توفیقات الهیه شامل حال ایرانیان قدیم گشت، تا این پایتخت ویران دوباره معمور و آبادان گردد. لهذا تأییدات ربانیه اسباب چنین فراهم آمد که این جسد مطهر در آنجا دفن شود، و شبهه‌ی نیست که شهر شهیری خواهد شد. من در این باب خیلی مکاتبه کردم تا این جسد مطهر در آنجا استقرار یافت! از بصره جناب آقا سید اسدالله می‌نوشت و من جواب می‌دادم. آنجا شخصی از مأمورین بود که با ما رابطه کلی داشت. به او نوشتم که معاونت کند. آقا سید اسدالله از بغداد نوشت که من حیرانم چه بکنم و کجا دفن نمایم. در هر جا دفن کنم بیرون می‌آورند. الحمدلله عاقبت در چنین موقعی که به کرات جمال مبارک تشریف برده‌اند به قدم مبارک فائز شده و در آنجا الواح نازل گشته و احباء بغداد در رکاب مبارک بودند. در همان موقعی که اسم اعظم مشی می‌فرمودند، دفن شد.

”... خیلی محبت به ایشان داشتم ... آن بقعه از بقاع مقدسه است که باید در آنجا مشرق‌الاذکار مفصلی ساخته شود، و اگر ممکن باشد نفس طاق کسری تعمیر گردد و مشرق‌الاذکار گردد، و همچنین متفرعات مشرق‌الاذکار و آن مریضخانه است، و مدارس و دارالفنون است. مکتب‌های ابتدایی است و ملجاء فقرا و ملجاء ایتم و عجزه است، و مسافرخانه است. سبحان‌الله طاق کسری که در نهایت زینت بود، حال بجای پرده زریفت، پرده عنکبوت و به جای نوبت سلطانی آواز زاغ و زغن است .. وقتی که آمدیم عکا قشله همین قسم بود، در قشله چند درخت بود که بر روی آن‌ها و روی کنگره‌های قشله تا صبح بوم فریاد می‌زد...“

۲۹ - بودایی (Budayi): آیینی است که پیروان آن تابع بودا هستند و آن مبتنی است بر این که حیات رنج است و رنج از هوش زاید و ترک نفس تنها وسیله رهایی از هوی و هوس است. کمال مطلوب بودایی عبارت است از وصول به نیروانا (Nirvana) یا فنای کامل. امروزه قریب پانصد میلیون تن در هند و بیرمانی و سرانندیب و تبت و چین و ژاپن، پیرو این آیین هستند. (فرهنگ معین به تلخیص)

۳۰ - مانوی: پیرو آیین مانی (Mani) بنیانگذار آیین مانوی (متولد در ماردین در ۲۱۵ - مقتول ۲۷۶ م.) وی پسر فاتک بود و در ایام جوانی به آموختن علوم و حکمت و غور و مطالعه در ادیان زرتشتی و عیسوی و سایر دین‌ها سرزمین خویش پرداخت و در ۲۴ سالگی ادعای پیامبری کرد. او به وسیله فیروز برادر شاهپور که دین وی را پذیرفته بود، به شاپور معرفی شد و یکی از کتاب‌های خود را به نام ”شاپورگان“ به او تقدیم داشت. شاپور نخست با مانی به مهربانی رفتار کرد و او و پیروانش را در مذهب خود آزاد گذاشت، ولی بعد طرف

بی میلی پادشاه قرار گرفت و از ایران تبعید گردید ... او پس از مرگ شاپور اول در سال ۲۷۲ م. به ایران بازگشت. هرمز جانشین شاپور ورودش را گرامی داشت و او اجازه یافت که تعالیم آیین خود را آزادانه منتشر سازد. پس از هرمز، بهرام اول مانی را دستگیر کرده مقتول ساخت. مانی کتاب‌های بسیار نوشت که از آن جمله شاپورگان به زبان پهلوی بوده است. وی برای این که اصول آیین خود را به مردم بیسواد نیز بیاموزد آن‌ها را با تصاویر زیبا در کتاب‌های خود جلوه‌گر می‌ساخت و به همین سبب او را مانی نقاش هم گفته‌اند. از کتاب‌های دیگر او یکی هم "ارژنگ" یا "ارتنگ" بوده است. با کشته شدن مانی، پیروان او از بین نرفتند، بلکه در عالم پراکنده شده قرن‌ها دوام نموده و پیشرفت‌های ادبی و صنعتی و فنی داشته‌اند. حتی پس از ظهور اسلام، آیین مانوی اهمیت خود را از دست نداد و در اروپا تا جنوب فرانسه نفوذ کرد. ... سن آگوستین پیش از قبول مذهب مسیح، چندین سال پیرو مانی بوده است. مانی می‌گوید عالم از دو عنصر روشنائی و تاریکی به وجود آمده، به همین سبب اساس آن بر خوبی و بدی استوار است. ولی در پایان دنیا، روشنائی از تاریکی جدا خواهد شد و صلح ابدی همه جا را فرا خواهد گرفت ... مانی رسالت زردشت، بودا و مسیح را تأیید کرده ولی درباره مسیح می‌گوید: مسیح حقیقی روح محض بوده و جسم نداشت، و شخص مصلوب به نام مسیح، یکی از مخالفان وی بوده است. (فرهنگ معین به تلخیص)

۳۱ - مزدکی : منسوب به مزدک (Mazdak) مردی از فسا و گویند از استخر فارس بود. دو قرن پیش از مزدک مردی به نام زردشت بونده (بوندس) پسر خُرگان از مردم پسا (فسا) که مانوی بود، آیینی به نام "دریست دِن" (Darist - Den) پی افکند و مزدک که مرد عمل بود این آیین را رواج داد. کیش مزدک هم مانند آیین مانی از دو اصل قدیم یعنی نور و ظلمت کرد، منتهی تفوق نور بر ظلمت در کیش مزدک بیشتر است تا در آیین مانی. مزدک خدا را فرض می‌کرد که در عالم بالا بر تختی نشسته، مانند پادشاه ایران در این دنیا. در برابر یزدان چهار نیرو وجود دارد که به منزله چهار شخص عالیقدر ایران‌اند و آن چهار عبارت‌اند از: دریافتن - هوش - حافظه و شادمانی. اولیای کیش مزدک متوجه شدند که مردمان عادی نمی‌توانند از لذت‌های دنیوی یعنی دارا بودن خواسته دنیوی یا بهره‌ور شدن از زمان صرفنظر نمایند. از این نسخ افکار نظریه اجتماعی آیین مزدک پدید آمد. خدا وسائل زندگی را به روی زمین آفریده تا همه برابر یکدیگر از آن برخوردار شوند. چون هرکس می‌خواهد بیش از برادرش بهره‌ور گردد، در اثر خشونت و بدرفتاری عدم مساوات پیش آمده است. هیچکس را در این دنیا بر خواسته وزن بیش از دیگری حقی نیست. قباد پادشاه ساسانی طرفدار آیین مزدک شد ولی بر اثر شورش بحبا، قباد مجبور به فرار گردید اما به کمک لشکریان خاقان تاج و تخت را دوباره به

دست‌آورد ولی این بار مرادوه او با مزدکیان از روی احتیاط بود. به هنگام طرح مسأله جان‌شینی قباد - که خسرو انوشیروان و کاوس نامزد ولایت‌عهدی بودند - مجلس مباحثه مذهبی تشکیل دادند و قابل‌ترین مباحثان را از میان موبدان انتخاب کردند و اسقف عیسویان نیز در مخالفت با مزدکیان با زردشتیان همداستان بود. طبعاً مزدکیان مغلوب شدند و سربازان که مزدکیان را احاطه کرده بودند، شمشیرکش هجوم بردند و آنان را از دم تیغ گذرانیدند. ظاهراً تمام رؤسا و خود مزدک در این واقعه به قتل رسیدند. (فرهنگ معین به تلخیص)

۳۲ - **زروانی** Zor یا Zarvani در اوستا چند بار زروان را در ردیف دیگر ایزدان نام برده‌اند و از آن فرشته بیکران اراده شده. اغلب زروان با صفت بیکران (Akarana) در مینو خرد پازند به "زردان درنگ خدای" و در رساله پارسی "علمای اسلام" به "زمان درنگ خدای" تعبیر شده است. از این دو صفت پیدا است که برای زمانه در "زاداسپرم" (فصل ۱ بند ۲۴) زردان صراحتاً آفریده‌اهورامزدا محسوب شده او را در ردیف ایزدان دیگر آورده در خور نیایش خوانده‌اند. شک نیست که بعدها زروان به منزله پروردگاری شناخته و پرستش شده است. در زمان هخامنشیان عقاید مختلفی در باب این پروردگار وجود داشته است. بعضی او را با مکان و برخی دیگر با زمان یکی می‌دانستند. عقیده اخیر فائق آمد. در آیین مهرپرستی عقیده مربوط به زردان را پذیرفتند. مانی با اقتباس افکار زردشتی عصر خود نام زوروان (Zurvan) را به خدای بزرگ اطلاق کرده است. برخی از محققان مذهب معمول مزدیسنی عهد ساسانی را همان زروانیت دانسته‌اند. آیین زروانی که یکی از ادیان ایران باستان بوده در زمان ساسانیان رواج یافت و پیروان آن "زروانی اکرانه" را خدای بزرگ و خالق اهورامزدا و اهریمن دانند. (فرهنگ معین به تلخیص)

۳۳ - **سامی**: سام (Sam) نام پسر بزرگ نوح که نژاد سامی را بدو نسبت می‌دهند. وی با زوجة خود داخل کشتی نوح شد و از طوفان رهایی یافت و اقوام سامی را تشکیل داد. اصطلاحاً زبان‌های اقوام سامی را زبان‌های سامی گویند. این زبان‌ها دسته‌ای متحد را تشکیل می‌دهند و عبارت‌اند از: آشوری، بابلی، عبری، آرامی، سریانی، عربی و حبشی.

۳۴ - **سلطان محمود**: سلطان محمود غزنوی ابوالقاسم ملقب به یمین‌الدوله (جلوس ۳۸۷ - فوت ۴۲۱ هـ. ق.) فرزند ارشد سبکتکین سومین و مقتدرترین شاه سلسله غزنوی است. او ۱۲ بار به هندوستان لشکر کشید. محمود بر اثر کثرت کار و لشکرکشی بسیار ضعیف و دچار مرض سل شد و در غزنین چشم از دنیا بریست. مدت سلطنتش ۳۳ سال و مدت زندگی ۵۱ سال بود.

صد بار

جناب اقبالی

صد بار گَرم رانی از خویش به رسوائی
 از کوی تو جانا من هرگز نروم جائی
 کردی چو به دل رخنه آغاز مکن فتنه
 من ماهی لب تشنه حقاً که تو دریایی
 بیزار من از خویشم از غیر نیندیشم
 فارغ ز کم و بیشم حکم آنچه تو فرمائی
 من زارم و نالانم از هجر تو سوزانم
 چون مرده بی جانم تو روح مسیحائی
 گر ساکت و خاموشم بی دین و دل و هوشم
 نی هستم و بی جوشم در من بدم ای نایی
 شوق است سراپایم گر سوت نمی‌آیم
 من بنده رسوایم تو شاهد یکتایی
 در وجدم و در حالم بر خویش همی بالم
 آخر ز چه رو نالم از گنبد مینایی
 کان یار سهی بالا دلدار بهی سیما
 رخساره نمود اما کو دیده بینایی

مردم همه مهجورند از عشق و صفا دورند
 گوئی همگی کورند از جلوۀ رعنائی
 یار آمد و یار آمد امید بهار آمد
 سرخوش به کنار آمد چون خواب و چو رویایی
 آن ساقی میخانه وان دلبر جانانه
 باشد دُرّ یکدانه در کشور زیبایی
 دل گرچه ز ما بر بود از شدت فضل و جود
 لطف و کرمی فرمود گفتا که تو از مایی
 گشتم چو رها از (لا) هستم همه با (الا)
 تا یار بود با ما از غیر چه پروایی
 اقبالی بی‌یکاره سرگشته و آواره
 آخر چه کند چاره کو حکمت و دانایی



اتحاد و اتفاق در جامعه بهائی

وحدت در کثرت

الف - معنی وحدت بهائی

”الحمد لله قلوب احبّاء متحد و متفق است ولو یکی شرقی و یکی غربی، یکی جنوبی و یکی شمالی، یکی آلمانی و یکی فرانسوی، یکی ژاپنی و یکی امریکائی، یکی ابیض و یکی اسود، یکی احمر، یکی اصفر، یکی اسمر. اختلاف الوان و اختلاف اوطان و اختلاف اجناس در امر بهائی حکمی ندارد، بلکه وحدت بهائی بر کلّ غالب، جمیع این اوهمات را زائل می‌نماید.“
(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - ص ۱۱)

ب - تنوع نه اختلاف

”فی الحقیقه عالم انسانی یک خاندان و یک سلاله است، به حسب اختلاف مناطق به مرور دهور الوان مختلف شد. در ممالک حازه از شدت تأثیر آفتاب به مرور احقاب جنس اسود پیدا شد و در مناطق شمالی از شدت سرما و عدم تأثیر حرارت، به مرور دهور جنس ابیض پیدا شد. در منطقه متوسطه جنس اصفر و جنس اسمر و جنس احمر حاصل گشت، اما فی الحقیقه نوع بشر یک جنس است، چون جنس واحد است، البته باید اتحاد و اتفاق حاصل گردد، نه اختلاف و ابتعاد. سبحان الله حیوان با وجود آن که اسیر طبیعت است و طبیعت

به تمامه حاکم بر آن است، باز اهمیتی به الوان نمی‌دهد. مثلاً ملاحظه می‌نمائی که کبوتران سیاه و سفید و زرد و آبی و الوان مختلفه با یکدیگر در کمال ائتلاف ابدأ اهمیت به الوان نمی‌دهند و همچنین اغنام و بهائم با وجود اختلاف الوان در نهایت محبت و اتحادند، ولی انسان عجیب است که الوان را مایهٔ نزاع قرار داده و در میان سفید و سیاه نهایت بُعد و اختلاف است. چون به گلستان درآئیم ملاحظه نمائیم که این گل‌های رنگارنگ چقدر جلوه دارد، اختلاف الوان زینت گلستان است، اگر یک رنگ باشد جلوه ندارد، زینت گلستان در این است که گل‌های رنگارنگ باشد. پس معلوم شد که اختلاف الوان زینت عالم انسان است، پس نباید سبب اختلاف گردد.

امیدوارم که شما سبب شوید و بجان بکشید که در میان سیاه و سفید الفت و محبت حاصل گردد.

(حضرت عبدالبهاء - پیام ملکوت - ص ۵۶ و ۵۷)



ظهور حضرت باب و پیدایش تجدد فکر دینی

تجدد فکر دینی خصوصاً در ممالک اسلامی با ظهور حضرت باب و به دنبال نشریه آثار آن حضرت و کتاب ایقان به منصفه ظهور رسید، ولی مرحوم دکتر حمید عنایت زیر عنوان "تجدد فکر دینی نزد اهل سنت" در نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی می‌نویسد "در پایان قرن ۱۳ هجری ۱۹ میلادی) این تجدد در برخی از کشورهای سنی مذهب به ویژه در میان مسلمانان عرب و هندی روی داد و دامنه آن چنان که شرحش خواهد آمد تا زمان‌های اخیر نیز کشیده شده است

در ایجاد جنبش تجددخواهی در میان اهل سنت کم دو متفکر شیعی سهم داشته‌اند که یکی سید جمال‌الدین معروف به افغانی، و دیگری امیرعلی از دانشمندان شیعه هند است. راست است که سید جمال خود مدعی بود که اصل افغانی و مذهب سنی داشته است، لیکن صاحب نظرانی که اخیراً از روی اسنادی نو یافته درباره زندگی و اندیشه او تحقیق کرده‌اند، اینک تردیدی ندارند که سید اصلاً ایرانی و شیعی مذهب بوده است و سید امیرعلی (۱۲۲۹ - ۱۳۰۷ هـ - ش) نیز از حقوقدانان و متفکران بلندپایه هند و مسلمانان همیشه خدمات او را به جامعه مسلمانان شبه قاره هند گرامی داشته‌اند ولی از این دو تن که بگذریم بیشتر بنیادگذاران تجدد سنی از میان خود اهل سنت برخاستند.

تجددخواهی سنی اصول ثابت و مسلمی نداشته است که در کتاب یا رساله خاصی فراهم آمده باشد، بلکه برای شناخت چگونگی آن باید نوشته‌ها و گفته‌های پیشوایان را بطور جداگانه بررسی کرد ... تجددخواهان سنی مخصوصاً مصری، کتاب روح‌الاسلام سید علی متفکر شیعی هند را نماینده افکار خود

می‌دانستند و از مضمون آن دریغ نداشتند ... چنان که سید جمال از جنبش مهدی سودانی پشتیبانی می‌کرد، و کاری به ادعای مهدویت او نداشت یا محمد رشید رضا شاگرد شیخ محمد عبده که عقایدش بعدها الهام بخش اخوان المسلمین مصر گشت یکی از ارکان تجدد فکری اهل سنت است که اعتراف به ضرورت اجتهاد و دوباره گشودن باب آن می‌نمود... این امر شاید راه تفاهم با شیعیان را که اجتهاد را از لوازم تفکر دینی می‌شمارند هموار می‌کرد ... تجددخواهان معتقد بودند که بسیاری از مشکلات درونی عالم اسلام از ناتوانی مکاتب فهمی کهن در مقابله با اوضاع متغیر امروز برمی‌خیزد ...

علاوه بر این‌ها از فقر سنت فلسفی در میان اهل سنت نیز غافل نباید بود ... شک نیست که اعمال قوه اجتهاد نیازمند پایه‌ای بلند از تفکر عقلی و ذوق فلسفی و بصیرت نظری است و این همه فقط از برکت محیطی دست می‌دهد که مشوق آزادی بحث و رونق بازار اهل نظر باشد ولی محیط اسلام سنی از قرن سوم تا قرن سیزدهم هجری، زمینه‌ای مساعد برای روئیدن و شکفتن اندیشه‌های فلسفی نبود ... برخی از صاحب نظران سنی این زمان برای احیای اجتهاد و توجیه کوشش‌های برخی از متفکران همکیش خود در تطبیق دین اسلام با جهان نو مدعی‌اند که برخلاف تصور رایج رشته اجتهاد در عالم سنی هرگز گسسته نشده است، بلکه از قرن سوم تا سیزدهم هجری، برخی از فقهاء سنی بی‌سر و صدا به اجتهاد و تفقه به صورت گوناگون مشغول بوده‌اند ولی دلایل این کسان نیز نشان می‌دهد که اجتهاد مورد نظرشان باز به امعان نظر در جزئیات احکام عملی دین مربوط می‌شود و به گفته خود ایشان، می‌توان آن را همانند کار قاضی در تنزیل حکم مدون بر قضیه نازله یعنی تطبیق حکم شریعت بر مسائل زندگی جاری و حوادث واقعه دانست. باید یادآور شد که گروهی از صاحب نظران شیعی نیز نظیر همین عیب را بر کار مجتهدان شیعه گرفته‌اند ... مثلاً یکی از نویسندگان این گروه می‌نویسد: حق اینست که در برابر هریک رساله عملیه که از طرف مراجع تقلید و روحانیت نوشته می‌شود ده رساله علمیه و فکریه و

اصولیه و اجتماعی و سیاسی برطبق احتیاج و درک قبول مردم و شأن زمان راجع به اصول و عقاید و افکار و مرام اسلام نیز نوشته شود (مقاله مهدی بازرگان در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت نوشته علامه سید محمد حسن طباطبائی و دیگران چاپ دوم، تهران، ۱۳۴ ص ۱۲۲).

با این همه اگر بتوان از میان رهبران تجددخواه سنی یک تن را از این ملاحظات مستثنی دانست و اندیشه‌های او را دارای ارزش فلسفی شمرد آن یک تن محمد اقبال لاهوری است.

اقبال مدتی در انگلستان درس فلسفه خواند و در سال ۱۲۸۷ هجری شمسی رساله دکترای خود را بعنوان "سیر حکمت در ایران" در دانشگاه مونیخ گذراند، ولی معتبرترین نوشته او از دیدگاه ما کتاب "احیای فکر دینی در اسلام" است که نخستین بار در سال ۱۳۱۳ هجری (۱۹۳۴ میلادی) در لاهور به چاپ رسید. اقبال در این کتاب که ظاهراً عنوانش را به تقلید از کتاب عظیم "احیاء علوم دین" محمد غزالی برگزیده، کوشیده است تا اصول اسلام را با موازین علم و فلسفه امروزی، یا بهتر بگوئیم اروپائی، توجیه و تبیین کند و در همه جا برهان مدعای خویش را در نوشته‌های فیلسوفان و دانشمندان اروپائی بجوید، چنان که در اثبات ناتوانی عقل آدمی برای شناخت کامل حقیقت از کانت دلیل می‌آورد و برای رد مفهوم ماده و آراء مکتب اصالت ماده (ماتریالیسم) به نظریه نسبیت "اینشتاین" استناد می‌کند و در بیان فضیلت اشراق، (برگسون) را گواه می‌گیرد و نیز نگاه کنید به صفحه ۶۳ که در آن نویسنده باز در تفسیر کلمات "ولم یلد" در سوره اخلاص از برگسون یاد می‌کند و به طور کلی بسیاری از مباحث کتابش پُر از اصطلاحات و مفاهیم خاص هگل است.

بعد از اقبال، بسیاری از نویسندگان و مبلغان اسلامی از این شیوه بحث پیروی کردند و به صرافت افتادند که دلایل حُسن و حقانیت اسلام را از "حدیث دیگران" به ویژه از نوشته‌های اروپائیان بیاورند (مثلاً نگاه کنید به کتاب عباس محمود العقاد، مایقال عن الاسلام، بیروت ۱۹۶۶)

... اقبال با وجود اعتقاد به ضرورت و سودمندی بیان اصول اسلام در قالب مفاهیم علمی و فلسفی غرب، تمدن مادی و سوداگری غرب را نکوهش می‌کرد چنان که در یک جای کتاب خود اروپا را بزرگ‌ترین "مانع پیشرفت اخلاقی بشر" خوانده است.

... نتیجه‌ای که اقبال با این مقدمات فکری از بحث خود می‌گیرد آنست که اسلام برخلاف آن چه از ظاهر حال مسلمانان و یا تهمت‌های دشمنانش پیداست، دین معرفت و جنبش و پیکار است. دلائل اقبال را در اثبات این خصوصیات برای اسلام، به شکلی که در فصول پنجم و ششم کتاب "احیای فکر دینی" آمده است می‌توان چنین خلاصه کرد: او بحث خود را از مسأله خاتمیت آغاز می‌کند و می‌گوید معنی این که با ظهور اسلام، نبوت در تاریخ اسلام بسر می‌رسد آن است که بشر نمی‌تواند همیشه در مرحله کودکی و "رهبری شدن از خارج" باقی بماند. الغای رسم کهنات و حکومت موروثی و رجوع دائم به عقل و تجربه همگی وجوه گوناگون همین مفهوم حاکمیت است ... اما معرفت برای مسلمانان سه منبع دارد.

ادامه دارد



لوح احمد

دو لوح احمد، یکی به فارسی و دیگری به عربی عزّ نزول یافته است. لوح احمد عربی همان است که در سراسر عالم بهایی، هنگام گرفتاری‌ها و هجوم غم‌ها و مصائب زیارت می‌شود و آرام‌بخش دل‌های خزین و تسکین‌دهنده خاطرهای غمین می‌باشد.

لوح احمد عربی به افتخار احمد که یکی از خانواده‌های سرشناس و مرفّه یزد بوده عزّ نزول یافته، که از بحث فعلی ما خارج است و اما لوح احمد فارسی، به افتخار احمد از مردم کاشان نازل شده. در کاشان، نام شریف حاجی میرزا جانی برای همه اهل بهاء نامی است آشنا. او اولین کسی است که به ندای حضرت رب اعلی پاسخ مثبت داد و این افتخار را یافت که چند روزی میزبان حضرتش در آن شهر باشد و سرانجام هم در راه محبوب دل و جان، در طهران به شرف شهادت توفیق یابد.

حاجی میرزا جانی سه برادر داشت که برادر بزرگ‌تر هرگز به شرف ایمان فائز نشد و همچنان مسلمان باقی ماند. دو برادر دیگر یکی اسماعیل و دیگری احمد، مؤمن گردیدند. جمال قدّم، اسماعیل را به ذبیح ملقب فرمودند و حتی در جایی او را آنیس خطاب نمودند.

احمد در بغداد حضور حضرت بهاء‌الله مشرف شد و در سرگونی جمال مبارک از بغداد به اسلامبول در التزام رکاب بود، اما صد حیف که از بوتۀ امتحان سرفراز بیرون نیامد و با ازّل همداستان گردید. حضرت بهاء‌الله برای آگاهی و انتباه او لوح احمد فارسی را که در عین انذارات شدید، متضمن اندرزهای فراوان بود، به افتخارش نازل فرمودند. ولی احمد همچنان بی تفاوت، گوش به فرمان

ادامه در صفحه ۳۴





اولین کانوشن آسیای مرکزی - میانه در سال ۱۹۹۲ (بعد از سال ۱۹۳۸)
در عشق‌آباد - بیلاق فیروزه
۵ منطقه - ترکمنستان - تاجیکستان - ازبکستان - قرقیزستان و کارکستان
در حضور جناب فرزام ارباب نماینده بیت‌العدل اعظم و آقای کتیرایی فاتح ساخلین
و نمایندگان و معاونان و مسافران از آلمان و آمریکا

نقد بخشی از کتاب "امیرکبیر و ایران"

جناب دکتر گیو خاوری

ادامه مطالب پیشین

پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به میدان سربازخانه حکومت بردند. انتهی.

ملاحظه کنید پسر ملاً محمد مامقانی در آن جلسه دوّم حاضر بوده و صریحاً نوشته که پدرش مکّرر باب را نصیحت کرد که توبه کند ولی سید باب قبول نکرد ... آیا با این همه باز برای ورقه مجعوله توبه نامه محلی می ماند؟ حاشا و کلاً. اگر باب چنان ورقه ای را نوشته بود، دیگر این مجالس محاکمه برای چه بود؟ ... یسند مهم دیگری که مشعر است بر آن که سید باب توبه نکرد و از دعاوی خود به هیچ وجه بازنگشت، بیانات حاجی کریم خان کرمانی در ارشادالعوام است ... حاجی کریم خان در دوره عمر خود چند ردیه بر امر مبارک حضرت اعلی نوشت و همه به چاپ رسیده ... و در ارشادالعوام از شنیدن قتل سید باب اظهار سرور و نشاط کرده و مژده مزبور را به پیروان خود داده و نوشته است که باب توبه از گفته های خود نکرد و او را کشتند ...

(ارشادالعوام چاپ بمبئی، سال ۱۲۷۱ هـ.ق، جلد چهارم، ص ۱۰۷)

"... عجبا عمیم الدوله از قول پدرش که ناظر وقایع بوده نقل کرده که سید باب توبه نکرد، پسر ملا محمد مامقانی در کتابش به صراحت نوشته که من خودم در آن مجلس حاضر بودم و والد ماجد به باب مکّرراً نصیحت کرد و او را به توبه از ادعای خود وادار کرد، ولی سید باب قبول نکرد و توبه نمود و گفت، حرف همانست که گفتم و جای توبه نیست. حاجی کریم خان در ارشادالعوام با سرور و نشاط مژده قتل باب را به اتباع خود می دهد و می گوید به او تکلیف توبه کردند، ولی او قبول نکرد. احمد کسروی می گوید ورقه پا به مهر که

می گویند باب نوشته است، من نمی دانم کجاست و چه بوده. ادوارد براون دربارهٔ این ورقه مجعوله اظهار حیرت می کند، با این همه باز مدعیان و مخالفان شریعت الله این ورقه مجعوله را هر روز با آب و تاب فراوان چاپ می کنند و هیاهو راه می اندازند که باب توبه کرده و این سندش. ولی چه سندی؟ سندی که نه مهر دارد و نه امضاء...”

(به نقل از کتاب قاموس ایقان تألیف جناب عبدالحمید اشراق خاوری، جزء اول از جلد اول، صص ۹۶ - ۷۷)

دکتر آدمیت به حرکات دفاعی بابیان در مقابل هجوم قوای دولت جنبه شورش می دهد و نظریات دشمنان را درباره آنان بازگو می کند، بدون این که از آثار بهائیان نامی به میان آورد و در تاریخ نبیل چنین می خوانیم: “... مهدیقلی میرزا (فرمانده قوای دولتی، محاصره کننده بابیان در قلعه طبرسی) شخصی را از طرف خود نزد جناب ملا حسین فرستاد و پیغام داد که من از طرف شاه آمده ام از شما بپرسم که چه مقصودی دارید و منظور شما چیست؟ ملا حسین گفت: به شاهزاده بگو ما هیچ منظوری نداریم، نه در خیال ارتقاء به مقام سلطنت هستیم و نه در فکر اغتشاش مملکت، ما فقط می گوئیم قائم موعود ظاهر شده است و حاضریم ادعای خود را با دلایل محکمه و براهین قاطعه ثابت کنیم..

... به شاهزاده بگو بهتر است علماء ساری و بارفروش را امر کند همه در این جا جمع شوند تا ادعای حضرت باب را با دلایل و براهین برای آنها ثابت کنیم، قرآن مجید بین ما و علماء حاکم باشد ... اگر نتوانستیم با آیات و احادیث صحت ادعای حضرت باب را ثابت کنیم، شاهزاده هر طور که بخواهد دربارهٔ ما حکم بفرماید. نماینده شاهزاده قانع شد و وعده داد به فاصله سه روز علماء را جمع خواهد کرد و مطابق نظر جناب ملا حسین رفتار خواهد نمود، ولی این وعده به مرحله عمل نرسید و شاهزاده مهدیقلی میرزا خود را برای هجوم به قلعه از هر جهت آماده کرد ...”

دکتر آدمیت می نویسد: “هیچ دلیلی نداریم که امیر به عنوان یک متعصب شیعی در صدد برانداختن بابیه برآمده باشد ...” در این باره چه دلیلی برتر از این

که وقتی فرمان قتل حضرت باب را به برادرش ابلاغ کرد و برادر وی آن حضرت را به دست ملایان تبریز و جوخه آتش سپرد، چنان که در تاریخ نبیل چنین می‌خوانیم: "... رئیس الوزراء ناصرالدین شاه خیال می‌کرد تا حضرت باب در جهان باشد این آتش خاموش شدنی نیست ... لذا مشاورین خود را دعوت کرده فکر خویش را با آن‌ها در میان نهاد ... هیچیک از حاضرین جوابی به صدراعظم نداد، فقط میرزا آقاخان نوری وزیر جنگ به صدراعظم گفت، اگر بعضی از شورش طلبان در گوشه و کنار مرتکب کارهایی شده‌اند، به سید باب چه ربطی دارد، من خیال می‌کنم کشتن سیدی که گرفتار و محبوس است، ظلمی ظاهر و ستمی آشکار است. مرحوم محمد شاه هیچوقت به دشمنان سید باب گوش نمی‌داد ... امیر نظام از جواب وزیر جنگ اوقاتش تلخ شد و گفت این حرف‌ها با حالت امروزی ما مناسبتی ندارد ... آنگاه امیرنظام بدون این که اعتنایی به نصیحت وزیر جنگ بنماید، به حاکم آذربایجان نواب حمزه میرزا فرمان داد که حضرت باب را به تبریز احضار نماید. ولی به شاهزاده حمزه میرزا اظهار نکرد که از آوردن حضرت اعلی به تبریز چه منظوری دارد ... از این جهت فرمان امیرنظام را اجرا کرد ... بعد از سه روز از ورودشان، فرمان دیگر از امیر باسم نواب حمزه میرزا رسید که به محض ورود فرمان، سید باب را با مریدانی که اصرار بر ارادتش دارند به دار زن و فوج ارامنه ارومیه را که سرتیپ‌شان سام خان است فرمان ده در سربازخانه میان شهر تیربارانش نمایند. حمزه میرزا بر مافی‌الضمیر امیر مطلع گردید، به حامل فرمان که برادر امیر، میرزا حسن خان وزیر نظام بود گفت: امیر باید به من خدمت‌های بزرگ رجوع نماید، مانند محاربه با روم و روس، و این‌گونه کارها را که شغل او باش است به اهلش رجوع کند... میرزا حسن خان مذکور هم آنچه از نواب حمزه میرزا شنیده بود به میرزا تقی خان امیر نوشت. او هم به تعجیل جواب فرستاد و فرمان دیگر داد که خود مباشر این کار شو، به همان نوع که در فرمان سابق بود عمل کن و به ماه رمضان داخل نشده، ما را از این خیال آسوده کن تا با دل درست در ماه رمضان روزه بگیریم ... میرزا حسن

خان فراشباشی خود را فرستاد که ایشان را به خانه‌های مجتهدین برند و از آن‌ها حکم قتل بگیرند ...”

(تاریخ نبیل، فصل بیست و سوم - شهادت حضرت باب - صص ۵۴۴ - ۵۳۶)
 دکتر آدمیت می‌نویسد: ”امیر شورش بایه را برانداخت ... ولی آنان کینه امیر را در دل داشتند. کینه‌ای که در نوشته‌های همکیشان آنان و بهائی و بهائی‌زادگان در ایران و آمریکا هنوز منعکس است ...“ در این مورد نیز مرحوم آدمیت مانند موارد مشابه، مدرک و دلیلی ابراز نمی‌کند. اگر بایان کینه امیر را بدل داشتند، بجای سوء قصد بجان ناصرالدین شاه، باید بجان امیر سوء قصد می‌کردند و برخلاف نظر ایشان حضرت عبدالبهاء دربارهٔ امیرکبیر اینطور اظهار نظر کرده‌اند: ”میرزا تقی خان صدراعظم با آن که ظلمی به امر کرد که تا حال کسی چنین ظلمی نکرده، معهدا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت و حال آن که در هیچ مدرسه‌ای در اروپا داخل نشد.“
 (به نقل از کتاب اخلاق بهائی، تألیف جناب محمدعلی فیضی - صفحه ۳۳ نشر مؤسسه ملی مطبوعاتامری - سنه ۱۲۰ بدیع)

ادامه دارد

ادامه هر صفحه ۳۴

دشمنان امرالله باقی ماند و همداستان با یاران قدیمی، به کارشکنی و اعمال خلاف انسانی خود ادامه داد.

او از ترکیه به عراق مراجعت می‌کند و همچنان سرگرم انجام کارهای خلاف اخلاق و وجدان می‌شود. از جمله رفتارهای ناپسند او، بی‌احترامی و اهانت نسبت به عموم بود که بالاخره قربانی زبان شیطانی و اعمال غیرانسانی خود شد و به دست دوستان ریایی خویش، به قتل رسید.

لوح احمد فارسی بسیار مطوّل بوده که قسمت‌هایی از آن به صورت گلچین در دست یاران راستان باقی مانده است و توفیق زیارت آن نصیب گردید.

نوروز

دکتر طلعت بصاری (قبله)

ادامه مطالب پیشین

بخش سوم: نوروز در ایران پس از اسلام

ایرانیان با قبول دین اسلام هرگز از آداب و رسوم و ریشه‌های طبیعی در خاطرشان دارد دست برنداشتند و از برگزاری سنت‌های ملی خود که تا دیروز جنبه دینی نیز داشته رویگردان نگشتند که از همه این سنت‌ها و جشن‌ها و آداب و رسوم، جشن نوروز مهم‌ترین بوده است، و در سخت‌ترین دوران تاریخ تاریخ ایران مقدم نوروز را گرامی داشته و می‌دارند و یکی از دلکش‌ترین بخش ادبیات ایران نیز شعرهایی است که شاعران در وصف نوروز و بهار سروده‌اند.

ایرانیان بر اثر بردباری و متانت و تیزهوشی و مقاومت و پایداری در طول تاریخ با نفوذ تدریجی خود با خارجیانی که بر اثر تاخت و تاز و یا عوامل دیگر بر آن‌ها غالب گشته و حکومت را به دست گرفته‌اند، تحت تأثیر فرهنگ ریشه‌دار و غنی و عمیق و بارور خود قرار داده و آن‌ها را به رنگ خویش درآورده‌اند. جشن نوروز را پادشاهان مسلمان ایران نیز مانند شاهنشاهان قدیم، با جلال و شکوه تمام در روز سلام عام برگزار می‌کردند. در دوره خلفای ارشدین، به نوروز اعتنایی نداشتند، اما نام جشن نوروز را برای نخستین بار در داستان‌های زمان خلافت عُمر می‌بینیم. در این داستان‌ها چنین آمده که "هرمزان استاندار خوزستان پس از آن که مسلمان شد و در شهر مدینه نشیمن گرفت،

جشن نوروز را در آن شهر گرفته و برابر رسم ایرانی، شیرینی‌هایی ساخته و سبدی از آن شیرینی‌ها برای حضرت علی ابن ابی طالب فرستاده است. چون آن شیرینی‌ها به دست آن حضرت می‌رسد، می‌پرسد: انگیزه ساختن و فرستادن این شیرینی‌ها چیست؟ عرض می‌کنند: فرا رسیدن جشن نوروز. آن حضرت به شوخی می‌فرماید: "کَلَّ و یومُ، نیروزُ لنا" (یعنی هر روز را برایمان نوروز سازید).

از تألیفاتی که از طرف مستشرقان و جهانگردان درباره ایران و احوال اجتماعی مردمش نوشته شده، کتاب مشهور دکتر پولاک (Polak) اتریشی، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه و استاد دارالفنون تهران است، تحت عنوان "ایران مملکت و ساکنانش" که تمام یک فصل کتاب در توصیف نوروز و آداب و مراسم آن است.

ادامه دارد



مورخ است یا ردّیه نویس؟

جناب گیو خاوری

در رابطه با مقاله "نقد بخشی از کتاب امیرکبیر و ایران" تألیف دکتر فریدون آدمیت که در "پیام بدیع" مورخ ژانویه - فوریه ۲۰۱۲ درج شده است، جا دارد بخشی از مندرجات کتاب "یکصدر و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی" تألیف بی نظیر جناب دکتر فریدون وهمن در تکمیل آن مقاله نقل شود.

ایشان زیر عنوان "دکتر فریدون آدمیت، مورخ یا ردّیه نویس" می‌نویسند: از آغاز نهضت بابی - بهائی، کسان بسیاری به آن ردّیه نگاشته‌اند... در نخستین دهه‌های این نهضت ردّیه نویسان معمولاً از جامعه روحانی بودند که از زاویه اعتقادات دینی با این نهضت برخورد می‌کردند. پس از آن که این‌گونه پاسخ‌گوئی‌ها را ناکافی و کوشش‌شان را ناکام یافتند، آنگاه گفتگوی دینی را کنار گذاشتند و کوشش نمودند با تهمت‌های سیاسی این آئین را لجن‌مال کنند. (این تهمت‌ها را در صفحات بعدی بررسی کرده‌ایم) ... نویسندگان این‌گونه نشریه‌ها نه مورخ‌اند و نه محقق، بلکه بدون داشتن هیچ‌گونه سابقه و یا صلاحیت علمی یا دینی و وظیفه‌ای را که برعهده‌شان گذارده شده، با تکرار تهمت‌های سابق و جعل سند و یا ادعاهای واهی انجام می‌دهند.

در میان افراد تحصیل‌کرده و فرهیخته کشور نیز مسلمانانی هستند که برای عقب‌نماندن از غافله، هرچا که توانسته‌اند با تکرار تهمت‌های معمولی، دیانت بهائی را مسمول خشم و نفرت خود قرار داده‌اند. یکی از ایشان که هیچ فرصتی را برای نشان دادن تنفر خویش از آئین بهائی از دست نداد و در ساختن

تهمت‌های رنگارنگ حتی به بهای جعل تاریخ دریغ نداشت، دکتر فریدون آدمیت بود ... انحراف او از حقایق تاریخی در دو زمینه بیشتر نمودار است ... یکی در مورد امیرکبیر و سپهسالار، دو صدراعظم ایران در دوره قاجار و دیگر در مورد آئین بهائی. آدمیت برای بزرگداشت و تجلیل از امیرکبیر و سپهسالار، تمام هنر خود را بکار برد ... اما با زیرکی تمام به پوشیده کاری پرداخت و اسناد مهمی را که از ضعف شخصیت و اشتباهات تاریخی آن دو در اختیار داشت، نادیده گرفت. در قطب مخالف، آدمیت با آن که تمسکی به اسلام نشان نمی‌داد و خود را روشنفکری عرفی (سکولار) می‌دانست، برای مبارزه با آئین بهائی، با نادیده گرفتن حقایق و اسناد، به جعل تاریخ و توهین‌هایی که به ناسزاگویی پهلو می‌زند پرداخت و تمام کوشش خود را در خدشه‌دار ساختن این نهضت بکار برد. آدمیت نمونه دیگری از روشنفکران اسلام زده ماست که علیرغم بریدگی از اسلام و با هر تفکر سیاسی در دشمنی با بهائیت دست در دست ملایان دارند ... همانا ناطق، مرید و شاگرد و همکار او، اظهارنظری در برداشت ما ایرانیان از تاریخ دارد که به درستی درباره استادش صدق می‌کند: "معیار ما در هر زمینه و در هر آرمان و هر جا که باشیم مذهبی است، چه معتقد به مذهب باشیم و چه نباشیم. داوری تاریخی برایمان حکم تکبیر یا تکفیر دارد یا بزرگداشت مطلق و یا طرد مطلق. مردان تاریخی یا مُنجی هستند و برگردانی از امام زمان و یا ملعونند و چهره‌ای از ابلیس." (ناطق ۱۹۸۸، ۴۵)

چهره‌های امیرکبیر و سپهسالار در آثار آدمیت چیزی شبیه مُنجی و عکس برگردانی از امام زمان است و تصویری که از نهضت بابی و بهائی ارائه می‌دهد زشت و نامطبوع و چهره‌ای از ابلیس. در زیر به چند مثال از تحریفات او در دو مورد بالا می‌پردازیم.

در اواسط سال ۱۸۵۱ م. بحران روابط بین ناصرالدین شاه و امیرکبیر بالا گرفت ... بحرانی بودن امور و خطری که متوجه جان امیر بود، از دیده دو وزیر مختار روس و انگلیس نیز پوشیده نماند تا آن جا که وزیر مختار روس، دالگو

روکی و وزیر مختار انگلیس، شیل به رقابت یکدیگر آماده بودند که او را در سفارتخانه خود پناه دهند. اما بازی‌های سیاسی و توطئه‌های گوناگون و خشم ناصرالدین شاه، جریان امور را تغییر داد و امیرکبیر بیش از پیش در تار پیچیده و گسترده توطئه‌گران درباری و در دست پادشاهی ضعیف که از او هراس داشت گرفتار آمد. در این هنگام بود که امیرکبیر نامه ترحم‌آمیزی به شیل وزیر مختار انگلیس نوشت و از او درخواست تحت‌الحمایگی کرد: "آن جناب اغلب گفته‌اند که از جانب دولت انگلیس خاصه دستور دارند ضعفا و ستمدیدگان را معاضدت فرمایند، من امروز در ایران احدی را نمی‌شناسم که از خود من ستمدیده‌تر و بی‌کس‌تر باشد، این مختصر را در دم آخر به شما می‌نویسم. من بدون هیچ تقصیری، نه فقط از مقام و منصب خود معزول، بلکه ساعت به ساعت در معرض مخاطرات تازه می‌باشم. افراد ذی‌نفع که دور شاه حلقه زده‌اند به این اکتفا ندارند که غضب همایونی تنها شامل حال من شود، بلکه اولیای دربار را چنان بر ضد من برانگیخته‌اند که دیگر امیدی به جان خود و عائله و برادرم ندارم. علی‌هذا من و خویشان و برادرم خود را به دامن حمایت دولت بریتانیا می‌اندازیم. اطمینان دارم که آن جناب به معاضدت اقدام می‌کنند و طبق قواعد انسانیت و شرافت و به طرزی شایسته تاج و تخت بریتانیای کبیر و شأن ملت انگلیس، در حق من و خانواده و برادرم عمل خواهید فرمود. فقدان هرگونه تقصیر این جانب از یادداشت رسمی وزیر امور خارجه (بریتانیا) به وزیر خارجه این دربار مشهود است، دیگر توان نوشتن ندارم." (امانت ۱۳۸۳: ۲۲۸)

شیل به دلایل گوناگون از جمله به خاطر پشتیبانی از نوری، صدراعظم جدید، تقاضای امیرکبیر را نادیده گرفت. امیرکبیر به کاشان تبعید شد و چهل روز بعد به دستور ناصرالدین شاه، در حمام باغ فین به قتل آمد.

فریدون آدمیت که در تدوین کتاب خود "امیرکبیر و ایران" از آرشیو وزارت امور خارجه انگلستان و نامه‌های شیل به وزیر خارجه انگلیس سود بسیار برده و جا به جا در کتاب خود از آن‌ها نقل نموده، نامه بالا را بکلی نادیده

گرفته و نه تنها آن را بدست فراموشی سپرده، بلکه در کتاب خود می‌نویسد: اسناد ما حکایت از این می‌کند که امیر هیچگاه در اندیشه پناهندگی به سفارت خارجی نبود. (آدمیت ۱۳۷۸: ۷۱۰)

... دکتر عباس امانت با اشاره به کتاب آدمیت "امیرکبیر و ایران، در مورد این سند می‌نویسد: "آدمیت از گزارش شیل (no ۲۱۴ و FO ۶۰ / ۱۶۴) و منضماتش فراوان استفاده می‌کند ... ولی کوچک‌ترین اشاره‌ای به ضمیمه شماره ۵ حاوی متن عریضه امیرکبیر مبتنی بر درخواست پناهندگی در میان نیست. فریدون آدمیت که امیرکبیر را بی حد می‌ستاید از این قبیل برگزیدن و دست چین کردن‌ها زیاد دارد. چهره امیرکبیر هرچقدر هم مستأصل و مایوس اما ناتاریخی باشد، باز زندگانی نویسنده نمی‌تواند اجازه دهد قهرمانش به سفارتخانه‌ای خارجی پناه ببرد، آن هم سفارت انگلیس. (امانت ۱۳۸۳: ۶۱۹ پاورقی ۱۱۳)

... اینک که نمونه‌ای از برگزیدن‌ها و دست چین کردن‌های آدمیت را نشان دادیم، به نقش ردیه نویسی و مبارزه او با نهضت بابی و بهائی در همان کتاب امیرکبیر و ایران می‌پردازیم. در نخستین چاپ کتاب خود امیرکبیر و ایران (آدمیت ۱۳۲۳) (بخش سوم، فصل هفتم، ص ۲۴۱) نامبرده شرحی از نهضت بابی تحت عنوان "فتنه باب" دارد و در این فصل است که می‌کوشد ارتباط آئین بابی را با فعالیت‌های یک جاسوس انگلیسی ربط دهد. آدمیت شرح می‌دهد که چگونه ملاً حسین بشروئی ... برای آن که در سیاست صاحب قدرت گردد با جاسوس انگلیسی آرتور کانلی Arthur Conolly که در سال ۱۸۳۰ در لباس یک تاجر از مشهد دیدار می‌کرد، ملاقات نمود و کارشان به دوستی و رفاقت صمیمانه کشید و از آن پس در خدمت سازمان جاسوسی انگلیس درآمد. دکتر آدمیت عقیده دارد کانلی، ملاحسین را برای یک مأموریت محرمانه به هرات فرستاد و سپس وی را روانه کوفه نمود تا خبر نزدیکی ظهور امام زمان را در میان طلاب پراکنده سازد. پس از چند سالی، ملاً حسین به شیراز رفت و سید علی محمد باب را به ادعای بابیت ترغیب نمود و در پراکندن آئین او کوشش فراوان

کرد. از آنجا که دکتر آدمیت مورخ است و مورخین باید مرجع مطالبی را که به عنوان حقیقتی تاریخی طرح می‌کنند، نقل نمایند، لذا او در پاورقی با رجوع دادن به کتاب خاطرات آرتور کانلی (بدون ذکر صفحه) به خیال خود به این ادعا مُهر صحت زده است. کانلی افسری انگلیسی که نام مستعار "خان علی" بر خود گذاشته بود (بخاطر شباهت لفظی با نام خود) در آسیای مرکزی سفر می‌کرد و در حفظ منافع انگلیس برای رفع خطر روسیه در ایجاد شورش در هند می‌کوشید. وی در سال ۱۸۳۰ به بخارا سفر کرد و در ماه ژوئن سال ۱۸۴۲ در سفر آسیای مرکزی به فرمان حاکم بخارا، نصرالله خان، همراه با یک افسر انگلیسی دیگر به اتهام جاسوسی برای انگلیس اعدام شد. شرح خاطرات و سفرهای او در دو جلد در سال ۱۸۳۴ در لندن نشر گردیده است. (Conolly 1834) زمانی که کتاب آرتور کانلی در لندن نشر می‌شد، ملاحسین بشرویه‌ای چهارده یا پانزده ساله بود... و در سرتاسر کتاب خاطرات آرتور کانلی، حتی یک کلمه درباره ملا حسین بشرویه‌ای یا نهضت بابی نمی‌توان یافت، زیرا کتاب او ده سال پیش از شروع نهضت باب منتشر شد و خود او دو سال پیش از آغاز این نهضت در بخارا اعدام گردید.

میزان موثق بودن مرجع دکتر آدمیت را شرحی که دکتر موژان مؤمن آورده، روشن‌تر می‌سازد. وی از قول حسن بالیوزی که زمانی در بخش فارسی رادیوی بی بی سی کار می‌کرد، نقل می‌کند که روزی دکتر آدمیت برای اجرای برنامه‌ای به بی بی سی دعوت شده بود. آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه طهران که او نیز در آن زمان در بی بی سی سمتی داشت، با عصبانیتی که خاص او بود، کتاب آرتور کانلی را که از کتابخانه لندن قرض گرفته بود، جلوی دکتر آدمیت انداخت و از او پرسید: در کجای این کتاب، کانلی درباره روابطش با ملا حسین بشرویه‌ای نوشته است که تو از قولش آن داستان را اختراع کرده‌ای؟ دکتر آدمیت که می‌فهمد دستش رو شده، با اعتراف به اشتباه بودن کار خود، خواهش می‌کند مینوی این تقلب را فاش نسازد، در عوض قول می‌دهد که در چاپ‌های بعدی،

ادامه در صفحه ۴۳

نگاهی به گذشته

ترجمه نامه پروفیسور وامبری (Vambery) به حضرت عبدالبهاء، از مجله نجم باختر انگلیسی، ۱۹ ژانویه ۱۹۱۴:

این عریضه‌ایست که از من به حضور حضرت عبدالبهاء با نهایت احترام تقدیم می‌گردد. وجود مقدّسی که دارای علم لدّنی بوده و مشهور و محبوب بشریت می‌باشد. ای دوست عزیز و شریف که هادی امم می‌باشید، روحی لکم الفدا.

مرقومه شریف به انضمام قالیچه مرحمتی واصل گردیده، و خاطره ملاقات با آن حضرت و مراحم و مواهب محضرتان را تجدید نمود و این عبد مشتاق را به زیارت بعدی آن وجود مقدس امیدوار ساخت. اگرچه این عبد به بسیاری از کشورهای اسلامی سفر کرده است، و لکن به هیچ وجه نفسی را با شخصیت عالی و رفتار متعالی آن حضرت ندیده و نخواهد دید و به همین جهت امیدوار است که عقاید و اقدامات آن حضرت با اکیلی موفقیت در جمیع موارد مکمل گردد. زیرا این عبد در قالب این تعلیمات و اقدامات، سعادت و بهبود عالم بشریت را بوضوح مشاهده می‌کند. حقیر برای تحزّی حقیقت ادیان مختلفه را مطالعه و تجربه نموده و مدتی در لباس یهودی، مسیحی، مسلمان و زردشتی خود را ملبس کرده و به این نتیجه رسیده است که پیروان این ادیان جز تنفّر و تحقیر، احساس دیگری نسبت به هم نداشته و همه این ادیان وسائل و آلت‌هائی در دست حکام ظالم و فرمانروایان زورگو گردیده و بالتیجه موجب فساد و تباهی بشریت شده‌اند. با در نظر گرفتن نتایج معروضه، طبیعی است که هرکسی ملزم به پیروی از تعالیم آن حضرت خواهد گردید و با مسرت و خوشبختی در ظلّ دیانت جهانی و مختصّات آن درخواهد آمد. این عبد از دور

مواظب آب بزرگوارتان و تعالیم مقدسه ایشان بوده و حال هم فداکاری‌ها و شهادت نجیبانه فرزند برومند ایشان را ملاحظه نموده و در اظهار اعزاز و اکرام خود را قاصر می‌بیند.

در مورد اصول و اهداف تعالیم آن حضرت، این عبد نهایت احترام و ایمان را در پیشگاه خداوند متعال اظهار داشته و اگر حق عمر طولانی عطا فرماید، حقیر حاضر به خدمت به امر آن حضرت در جمیع موارد خواهد بود. از صمیم قلب التماس دعا دارد.

بنده آن حضرت

وامبری

(اصل این نامه به فارسی است و چون در دسترس نبود، از ترجمه انگلیسی استفاده شد.)

مترجم

ترجمه نوشته خبرنگار مجله نجم باختر انگلیسی در مورد آقای وامبری:
 پروفیسور وامبری (Vamvery) که عریضه‌اش به حضور حضرت عبدالبهاء نگاشته شد، در تمام اروپا به علت سفرهائی که به آسیا کرده و کتاب‌هائی که نوشته، شخص مشهوری است. او در سال ۱۸۳۲ در یکی از دهات کشور هنگری (Hongary) متولد شد. پدرش یهودی و دارای زندگی محقری بود. در سن ۱۲ سالگی شاگرد خیاط شد و ضمناً تعدادی کتاب بدست آورده و مطالعه نمود و بالاخره معلم سرخانه پسر یک صاحب مسافرخانه شد و با وجود فقر شدید توانست در سن ۱۶ سالگی، علاوه بر لاتین، چند زبان دیگر هم بیاموزد. چهار سال بعد به اسلامبول رفته و معلم سرخانه متمولین با کمک حسین‌الدین پاشا گردید. در ۱۸۵۸ کتاب دیکشنری (لغت‌نامه) آلمانی به ترکی را تألیف کرد و آنقدر در مشرق ماند تا این که بعنوان عثمانی پذیرفته شد. در ۱۸۶۲ مسافرت‌های طولانی خود را شروع کرد و بعنوان درویش به طهران رفت و فارسی آموخت و بعنوان درویش مسلمان شناخته شد. امیر بخارا در اوّل نسبت به او ظنین گردید، ولی با تعریف دوستانش و حُسن روی خودش، بعنوان یک

درویش مسلمان از سوءظنّ رهائی یافت. پس از بازگشت به اروپا، وامبری در انگلستان از طرف جغرافی‌دانان و عامه مردم با خوش‌آمد مواجه شد و در ۱۸۶۴ کتابی بنام "سفرها و حوادث آسیای مرکزی" در لندن به چاپ رسانید و تعداد زیادی به فروش رفت. او همچنین کتاب دیگری به نام "تاریخ بخارا" منتشر نمود و از منابع قبلی فارسی و عربی در تألیف آن استفاده نمود. در بوداپست بعنوان پروفیسور زبان‌های شرق انتخاب شد و از آن پس سفرهای زیادی به لندن برای ارائه عقاید خود در رابطه شرق و غرب انجام داد. او در بوداپست دومرتبه به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد. دانش او در زبان‌های فارسی، عربی و ترکی باعث اعجاب همگان بود. او مردی خوش‌قیافه، کوتاه قد و صورت او بعلت کبر سن چروک دار بود. در همین ملاقات با حضرت عبدالبهاء چنین گفت:

"سال‌ها است که این عبد تعلیمات مبارک را دنبال می‌کنم و همواره مشتاق زیارت حضرتت بودم. حقیر بیش از هرچیز شهامت غیرقابل تصور آن حضرت را که با وجود کبر سن همه چیز را رها کرده و برای اشاعه تعلیمات خود به اطراف دنیا سفر می‌فرمائید، اعزاز و اکرام می‌نمایم. آن حضرت بزرگترین کار را انجام می‌دهید. اقدامات حضرتت به اکلیل موفقیت مکمل خواهد شد، زیرا خلوص، استقامت، ثبوت عقیده و تعلیمات عالیه شما در قلوب و مغزهای متفکرین جهان نقش خواهد بست."

آخرین کلماتش هنگامی که حضرت عبدالبهاء در کتابخانه‌اش از او خداحافظی می‌کردند این بود:

"امیدوارم که ارتباط خود را با این عبد ادامه فرمائید. تلطفاً پس از ورود به ارض اقدس از کتب و الواح پدر بزرگوارتان برایم بفرستید و حقیر تا آنجا که بتوانم آن‌ها را در اروپا منتشر خواهم نمود. هرچه بیشتر این تعالیم منتشر شود، بشریت به صلح و برادری نزدیکتر می‌شود."

این مرد جسماً می‌لنگید و عمری با گرسنگی و اجحاف جنگید و

یادداشت‌های یک مهاجر از افریقا فضل‌ها و برکات الهی در نقاط مهاجرتی

والدین عزیز، می‌دانم که شما همیشه نگران فرزندانان هستید. حتی اگر این فرزندان ۴۰ - ۵۰ ساله شوند!!! خوشبختانه بعضی از والدین وقتی می‌شنوند که فرزندان‌شان به مهاجرت می‌روند، با ایمان قوی که دارند توکل می‌کنند و با هجرت آن‌ها با خوشحالی موافقت می‌کنند. برای اطمینان بیشتر شما می‌خواهم مطالب زیر را بنویسم:

همیشه داستان‌های زیادی هست از مهاجرین، بسیار شیرین، جالب، حیرت‌آور، عمیق و ... که همه نشان می‌دهد که خداوند مهربان همیشه ناظر و حافظ و حامی مهاجرین است، از هر نظر، چه مالی، جسمی، روحانی، روانی و ...

من هم داستان‌هایی دارم. اتفاق‌هایی است که پیش می‌آید و مرا همیشه حیران‌تر از قدیم می‌کند و در حال شگفتی می‌مانم که حتی من! منی که اصلاً لیاقت ندارم و هیچ خدمتی در راهش نمی‌کنم، باز هم جمال مبارک دستم را می‌گیرد و همه جور کمک می‌کند. شاید برای این که به من هم ثابت شود که با این که لیاقتی ندارم، ولی همین که قدم کوچکی برداشته و به نقطه مهاجرتی آمده‌ام، او الطافش را شامل حال می‌کند.

جدیدترین داستان من مربوط به هفته پیش است،

الف = صبح از در پشت به باغ رفتم که کسی را آن طرف باغ بینم. از

زیر درختی رد شدم. چند حشره بازوی مرا گزیدند. به آن‌ها Wasp می‌گویند. نوعی زنبور بی عسل که سمی هستند. سریع به داخل منزل برگشتم و روی مبل رسیده و بیهوش شدم. حالا فضل‌های خداوند مهربان را یکی یکی می‌نویسم:

۱ - کارگری که بخاطر مشکلات مالی قرار نبود داشته باشم، آن روز داشتم، بنابراین کسی در منزل بود که بیهوش شدن مرا ببیند.

۲ - همسرم که قرار بود ۳ بعد از ظهر از تدریس برگردد، آن روز مدرسه برنامه‌ای دیگر داشت و او همان لحظه بیهوش شدن، یعنی ۹:۳۰ دقیقه صبح به منزل رسید. و باید توجه داشته باشیم که اگر کارگر نداشتم و او در را بسته می‌دید، فکر می‌کرد از منزل بیرون رفته‌ام، او هم می‌رفت جایی و آن زهرها می‌توانست مرا از بین ببرد.

۳ - ادارات دولتی و بیمارستان‌های دولتی و ... در اعتصاب هستند. دکتر و نرسی کار نمی‌کند. جدیداً گاهی چند نرس می‌روند بدون روپوش که به وسائل اورژانس رسیدگی کنند و دکتر را خبر کنند، ولی آن روز در آن لحظه هم دکتر رسید و هم نرس بود که بلافاصله شروع به معالجه من کردند که بیهوش بودم و کف از دهنم خارج می‌شد و ضربان نبضم نمی‌زد.

۴ - نرسی از دوستان غیربھائی اتفاقی همان لحظه آمده بود که ببیند اگر نامه‌ای دارد و ... بنابراین او تمام روز را بالای سر من ایستاد و آمپول‌های مرا تزریق می‌کرد و سیرم را عوض می‌کرد، چون آن بعد از ظهر، نرسی در بیمارستان نبود.

موارد عاطفی را می‌نویسم که بدانید مهاجرین تنها نیستند و خداوند مهربان خودش در قلب‌های همه اشخاصی که اطراف مهاجرین هستند چیزی می‌گذارد که آن‌ها مهاجرین را جزء خانواده خودشان می‌داند.

۵ - یک ساعت طول نکشید که احبای محلی و دوستان غیربھائی سالن را پُر کردند (چه‌طوری خبردار شدند؟! که البته کمک روحی خوبی برای همسرم بود، چون امیدی به حیات من دیگر نبود و ۴ ساعت تمام بیهوش بودم،

و بعد از این که حتی به هوش آمدم، دوستان تا ۱۰ شب در بیمارستان ایستاده بودند و در آن سالن بزرگ که ۶ تخت خالی داشت، ضیافتی برقرار بود!...
بقیه دارد



ادامه در صفحه ۴۷

آن داستان را از کتاب حذف نماید. (جوار fn. 29 ه. .) (fall 2004) (Persian Heritage, Vo 1.9, no. 35) این داستان در چاپ‌های بعدی کتاب امیرکبیر نیامد، اما دکتر آدمیت سیاست ضد بهائی خود را از دست نگذارد و نوعی دیگر از جعل و افترا پیشه گرفت ... آدمیت که در کتاب امیرکبیر و ایران، هرجا دستش رسیده از توهین و نسبت دروغ به بایان و بهائیان خودداری نکرده، همین قضاوت را در اثر دیگرش، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تکرار می‌کند ... دکتر عباس میلانی این گونه قضاوت‌های آدمیت را در کتاب‌های تاریخی او چنین برآورد می‌کند: "گمانم نیازی به توضیح این نکته نیست که این گونه تکرار اندیشه‌های قالبی و چنین لحنی، کتابی جدی و تحقیقی را نمی‌برازد. (میلانی: ۱۳۷۸، ۳۴۲ پاورقی ۱۰) (نقل از کتاب یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی. انتشارات عصر جدید ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹ م - صص ۳۰۲ - ۲۹۳).



اثبات وجود خدا

جناب دکتر مشرف زاده

اهل بهاء معتقدند که وجود خداوند متعال احتیاج به اثبات ندارد و هرکسی در داخل وجود خود، با اندکی خلوص و صفای باطن، می‌تواند وجود خداوند و بزرگی او را حس کند. احساس درونی مهم‌ترین انگیزه خداشناسی و خداپرستی است.

هرکسی با دقت و تفکر در جهان و حوادث گذشته و آینده آن، می‌تواند در درون ذهن و قلب خود به این نتیجه برسد که این جهان بزرگ و با عظمت را خالق‌ی توانا و خداوندی دانا ایجاد نموده و آن را به قدرت و وسعۀ خود اداره می‌کند. هرکسی از راهی مخصوص و دلائلی که برای خودش قانع‌کننده است، به وجود خداوند پی می‌برد، بنابراین راه‌های رسیدن به خدا لااقل به تعداد مردمان جهان است و هیچ راه و دلیلی نمی‌تواند تنها راه و دلیل و یا مورد قبول و پسند همگان باشد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

”اگر دیده بصیرت باز شود، صد هزار دلائل باهره مشاهده می‌کند، مثلش این است که چون انسان احساس روح داشته باشد، مستغنی از دلیل وجود روح است. اما از برای نفوسی که از فیض روح محرومند باید دلائل خارجه اقامه نمود.“ (مفاوضات مبارک ب)

بنابراین اگر در این جزوه دلائلی را برای اثبات وجود خدا می‌آوریم، بایستی متذکر بود که این اقدام فقط برای روشن نمودن ذهن کسانی است که به استدلال متوسل و با دلیل و برهان می‌خواهند نفی وجود خداوند را بنمایند و گرنه

برای کسانی که قلوبشان به موهبت ایمان آکنده شده، به خوبی واضح است که:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

(مولانا)

روش‌های استدلال به اندازه‌ای زیاد و پراکنده است که جمع‌آوری آن‌ها خود ایجاد کتاب بزرگی می‌کند و ما در این‌جا فقط هفت دلیل را از نصوص مبارکه به عنوان مثال ذکر می‌کنیم.

دلیل اوّل

اگر به اطراف خود نگاه کنیم اشیاء زیادی را از قبیل میز و صندلی و کتاب و رادیو و تلویزیون و غیره می‌بینیم. یک چیز در همه آن‌ها مشترک است، و آن اینست که همه آن‌ها سازنده‌ای دارند که غیر از خود آن‌هاست. به عبارت دیگر هیچکدام از آن‌ها خود را نساخته‌اند. حال اگر نظر را وسیع‌تر کرده و به جهان بنگریم، به این نتیجه می‌رسیم که جهان نیز دارای سازنده‌ای است که ما او را خدا می‌نامیم.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

”و از جمله دلائل و براهین الوهیت آن که، انسان خود را خلق ننموده، بلکه خالق و مصوّر دیگری است و یقین است و شبهه‌ای نیست که خالق انسان مثل انسان نیست ... و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنّع نماید. آیا ممکن است که صنّع در نهایت کمال باشد و صانع غیرکامل؟ ... اگر نقش مثل نقاش بود، خود را نقش می‌نمود، و نقش هرچند در نهایت کمال باشد، اما بالنسبه به نقاش، در نهایت نقص است. لهذا امکان معدن نقائص است و خدا معدن کمال، نفس نقائص امکان دلالت بر کمالات حقّ می‌کشد.“

(مفاوضات مبارک ب)

دلیل دوّم

ما در عالم طبیعت نظم و انتظام کاملی مشاهده می‌کنیم. هر جا که نظم وجود داشته باشد، دلیل بر وجود هدف است، زیرا بایستی هدف و مقصدی

موجود باشد تا این نظم به وجود بیاید و هر جا که مجموعه نظم و هدف وجود داشته باشد، دلیل بر اراده و ادراک می‌باشد. مثلاً اگر شما وارد باغ مصفائی بشوید و ملاحظه کنید که درختان زیبا و گل‌ها و چمن‌های باطراوت با نظم و ترتیب خاصی زینت داده شده‌اند، متوجه خواهید شد که این امر تصادفی نبوده و یک باغبان ماهر و خوش سلیقه‌ای که هدفش زیبایی باغ بوده، برطبق نظم و نقشه معین آن را طراحی و پرورش داده است. حال اگر کسی بگوید این باغچه‌بندی و طراحی و استخرسازی تصادفاً بوجود آمده و اراده در آن دخالت نداشته، بدیهی است که باطل است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

”حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی و چنین قواعدی که در وجود مشاهده می‌کنی، می‌شود گفت که این از تأثیرات طبیعت است؟ با وجود این که شعور ندارد و ادراک هم ندارد. پس معلوم شد که این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد، او در قبضه حیّ قدیر است که او مدبّر عالم طبیعت است، به هر نحوی که می‌خواهد از طبیعت ظاهر می‌کند...“ (مفاوضات مبارک ۱)

و باز می‌فرمایند:

”مادام ملاحظه می‌نمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هریک از اجزاء در نهایت اتقان و وظائف خود را مجری می‌دارد که ابداً خللی نیست. واضح و مشهود می‌گردد که یک قوه کلّیه موجود که مدبّر و مدیر این کون نامتناهی است، هر عاقلی این را ادراک نماید.“

(مکاتیب مبارک، جلد سوم، صفحه ۳۸۰)

دلیل سوم

در اصطلاح فلسفی هرگاه چیزی باعث به وجود آمدن چیز دیگری بشود به اولی علت یا مؤثر و به دومی معلول یا اثر می‌گویند. مثلاً نقاش علت است و نقش معلول. نجار علت است و میز معلول.

حضرت شوقی افندی

خاطرات دکتر یوگو جیاگری

ترجمه خانم فریده تمدن (سیاهپوش)
ادامه مطالب پیشین

دارالآثار بین‌المللی

شروع پروژه دارالآثار بین‌المللی

یکسال بعد، وقتی که در اکتبر سال ۱۹۸۳، به آخرین کنفرانس بین القارات در دهلی نو رسیدم، پیامی از حضرت ولی امرالله به اضافه نقشه‌ای که بایستی در کنفرانس در معرض نمایش گذارده شود به من دادند. این یک طرح مقدماتی از بنائی بود که برای دارالآثار کشیده شده بود و قرار بود که به احباء مجتمع در کنفرانس نشان داده شود و آنها را از این پروژه آگاه سازد، و پیام هیکل مبارک پیشنهاد کمک فوری احباء برای اجرای این نقشه بود.

تمام روزهای کنفرانس، طرح دارالآثار در جلوی میز ناطقین قرار داده شده بود. بطور کلی نقشه نشان دهنده نمائی از معبد یونانی Parthenon و همچنین از معابدی نزدیک Salerno در ایتالیا، و نیز Agrigento در سیسیلی بود. سبک محفظه آثار Ionic بود و نشان‌دهنده یک ساختمان عظیم و باشکوه

بود. پیام حضرت ولی امرالله همچنین شامل دستور مبارک برای من بود که نقشه را به ایتالیا برده و یک برآورد تقریبی از مخارج بدست آورم، و برای حضرت ولی امرالله این اطلاعات برای تصمیم نهائی اصل مهمی بود.

از اشتیاق حضرت ولی امرالله برای بنای دارالآثار به خوبی آگاه بودم، و خودم هم مشتاق بودم که خدمتی اضافی برای آن حضرت انجام دهم، چون که ساختمان مقام مقدس اعلی تکمیل شده بود. یک نامه توضیحی به انضمام طرح محفظه آثار برای یک دوست قابل اعتماد خود در ایتالیا فرستادم که تحقیقات اولیه را تا هنگام ورود من به آن جا بنماید.

در بازگشت از نیودهلی، به علت توقف طولانی در ایران، نتوانستم به روم قبل از اواخر دسامبر برسم، ولی موفق شدم که فوری اطلاعاتی را که حضرت ولی امرالله خواسته بودند، برای آن حضرت، پس از پایان جشن‌های سال نو ارسال نمایم. یک نقشه تکمیل شده از ساختمان به اضافه گنج‌نایدن تمام مشخصاتی که در طرح اولیه بود، حضور حضرت ولی امرالله با تخمین تقریبی مخارج، که فقط از یک شرکت به دست آورده بودم، فرستادم. در جواب، حضرت ولی امرالله تغییراتی برای نمای جلوی ساختمان و معابر نزدیک آن پیشنهاد فرمودند، و این جریان یک بار دیگر تکرار شد تا نقشه‌ای که آرشیوکت Rocca کشیده بود، با تصویب کامل حضرت ولی امرالله پذیرفته شد.

اولین تخمین آزمایشی هزینه دارالآثار امیدبخش بود، به نحوی که حضرت ولی امرالله را ترغیب کرد که یک قیمت مشخص و قطعی به دست بیاورند، برای اجرای پروژه در طول مدت معین، بدون زیاد کردن قیمت به علت مشکلات کارگرها و یا اجناس لازمه انجام داده شود.

همان طوری که در ساختمان مقام اعلی تأییدات الهی باعث پیشرفت کار بود، در مورد دارالآثار بین‌المللی نیز اراده و دخالت الهی بود که به حضرت ولی امرالله امکان داد که نقشه محفظه آثار را که علاقه و اشتیاق فراوان به اجرایش را داشتند، انجام دهند. با تصویب هیکل مبارک، پس از این که

نقشه‌هایی که بایستی رویش کار کنند تکمیل گردید، از چهار شرکت مختلف برای پیشنهاد مناقصه دعوت کردم که قیمت مرمرهای تراشیده شده و آماده برای بارگیری در کشتی‌هایی که از بنادر عمده ایتالیا عازم می‌باشند، تأمین نمایند. یک تجربه جالب و دشوار بود، چون سه تا از شرکت‌های ذکر شده به نظر می‌آمد که علاقه دارند کار را به دست بیاورند، ولی مثل این که در قضاوتشان اشتباه کرده بودند، چون سه پیشنهاد رسیده، قیمتشان خیلی از تخمین اولیه بیشتر بود و برای حضرت ولی امرالله تقریباً غیرممکن بود که حتی مورد توجه قرار دهند و یا بررسی نمایند. چون نوع مرمر بایستی از همان "Chiampo Paglierino" باشد که برای مقام اعلی بکار برده شده بود. به نظر می‌رسید که اگر بتوانیم پروژه را هرچه نزدیک‌تر به معادل مرمرها تهیه کنیم، صرفه‌جویی قابل توجهی خواهیم نمود؛ و شانس ما بود که پیشنهاد چهارم از شرکتی رسید که معادل را صاحب بودند و یک لابراتوار خیلی مجهز در شهر کوچک Chiampo داشتند. پیشنهاد قیمت آن‌ها به قدری عادلانه و مناسب بود که برای مدتی من فکر می‌کردم که شاید اشتباه کرده‌اند.

دنباله دارد



“تو”

شعر از عطاءالله ستوده‌نیا

دیده ز هجران تو چون جوی آب
ذکر تو در صفحه‌ای از هر کتاب
عشق تو سرمایه هر گوهری
متن تویی خامه و دفتر تویی
زندگی سرمدی و مرگ تو
نی ز تو از خویش تهی گشته است
سوسن از اندوه تو بسته زبان
چون‌که به عشق تو گرفتار شد
جوشش مل هم ز تو نشأت گرفت
گریه شمع از غم هجران توست
دیده به انوار تو بر دوخته
تا که بدین مرحله اکنون رسید
عافل بی مهر تو دیوانه است
جمجمه ای بیش ز اعضا نبود
ماهیچه ای بیش نماند بجا
دست نیایشگر یاهوی توست
محفظه سینه تو را جالب است
یاد تو آرد بدلم دم‌بدم
چون صدفی پُر ز دُر و گوهر است

ای دل خلقی ز فراق کسباب
آتش عشقت بدل شیخ و شاب
نام تو سرلوحه هر دفتری
جان تویی و سر تو و سرور تویی
ریشه تویی ساقه تویی برگ تو
سرو ز قد تو سهی گشته است
لاله بدل داغ تو دارد عیان
نرگس شهلا ز چه بیمار شد
چهره گل از تو لطافت گرفت
بلبل بیچاره در افغان توست
شاپرک خسته پر سوخته
جان ز تو در پیکر هستی دمید
خانه بی ذکر تو ویرانه است
در سر اگر عشق تو برپا نبود
دل اگر از عشق تو گردد رها
پای ز بهر طلب کوی توست
مردمک دیده تو را طالب است
هر نفسی از دم و از بازدم
سینه ز عشق تو فضایش پُر است

ای مهاجران

“حمداً و شکراً لربنا البهی الباهی الهادی الغالب الناصر القاهر الابهی”

ای مهاجران ای دلیران عاشقان، ای باسلان امر یزدان تکبیر بر شما. سال‌هاست جان من تبدیل به کوره آتشی از تحسین گردیده است. صلابت صدای قدم‌های محکم شما که با نهایت انقطاع در راه هجرت نهادید جانم را به لرزه شادی و تقدیر و تقدیس ندا می‌دهد و سر را به تعظیم تسلیم می‌نماید.

آنان که در صدر امر بی‌وسائط و چه بسا بی زاد و توشه، اما با پاهای استوار و انبانی از توشه رحمانی ره پیمودند، ندا بردند، صلا زدند، حیات دادند و حیات بخشیدند الحق که لواء امر رحمن را به چه اخلاقی سپردند. به شما ای مهاجران.

احمد یزدی، آن جست و جوگر، آن منتظر، آن بی‌قرار و آن آرزومند، راز و نیاز کرد. رجا و تمنی نمود، سفرها کرد، راهها پیمود تا به زیارت معبود و دیدار حضرت مقصود بار یافت. از جام لقا باده ایمان نوشید. سر اطاعت فرود آورد. در بغداد بماند که ناگاه انتقال محبوب به “سجن بعید”^۱ جانش را بسوخت. قرارش پایان یافته بود. بشتافت اما به مقصد نرسیده به مقصود رسید. در نیمه راه لوح مبارک عزّ و وصول بخشید:

“... ان یا احمد لاتنس فضلی فی غیبتی، ثمّ ذکر ایامی فی ایامک ثم کربتی و غربتی فی هذالسجن البعید...”

تکلیف او روشن بود، بی نصیب از دیدار محبوب باید که می‌رفت. آن‌قدر در مهد امرالله راه رفت، بشارت داد، هدایت کرد تا میقاتش برسید.

تن عاریت به خاک سپرد و روان را به سوی بارگاه احدیت پرواز داد.

احمد و هزاران چون او، لوحه خدمت، فرمان هجرت و یرلیغ تبلیغ را به ناشرین دیگری سپردند، یکی پس از دیگری، تا به دست شما ای مهاجران.

فرامین عبدالبهاء من اراده‌الله سرالله الاعظم را، توقعات مهیمن غصن ممتاز ولی مقدس امرالله را، پیام‌های منیعۀ امدادبخش بیت‌العدل اعظمش را به دیده نهادید، توشۀ راه خود ساختید، سمند همت تاختید، ممالک و اقالیم به روح محبت‌الله تسخیر نمودید، آهنگ امر اقدسش را بگوش هر مستمند رساندید، جلوه "نور حقیقت" به دیده "اهل بصیرت" بخشیدید، شما ای مهاجران.

هزاران هزار یاران روحانی، شما چون من در مناجاتید و در دعا و رجا از برای مزید تأییدات در اخذ توفیقات، شما ای مهاجران.

قلبم از انباشته سخن تهنیت که باید نثار اقدام شما نمایم مملو است، اما این زبان الکن و این قلم عاجز. ذکر خدمات شما کار این ناتوان نیست، بل از صد هزار صاحب قلم نحیر و ناطق پُرتوان با تدبیر، حتی یکی نتوان جُست که سریع‌القلم و متین‌البیان بوده، ثقل ثقیل این کار را بر دوش گیرد و سمند تحریر در میدان تقریر براند، جز آهنگ شوق‌انگیز و بیان عنایت‌آمیز حضرت شوقی ربّانی، ولی محبوب امرالله که این راز را به نفعه حجازی در کلام ریزد و به مضراب مقاصد و مقام‌ها به ترنمی این چنین یاران را بشارت عنایت فرماید:

"... آثار علوّ و سموّ آئین نازنین و تابشیر نصرت و غلبه گروه مجاهدین و مهاجرین و رافعین لواء مبین امر حضرت رب‌العالمین اهل آسمان و زمین را هردو به اهتزاز آورده و وله و طربی زایدالوصف احداث نموده. اهل ملاء اعلی از این بطش و صولت حیران و هلله کنانند و ارواح قدّسین و کزوین و عن ورائهم معشرالنبین والمرسلین از نهیب این قیام و خروج و هجوم و جوش و خروش و تشّت و مجاهدت لشگر حیات مستبشر و شادمان... ندای جان‌افزای حمداً لربناالعلی الاعلی حمداً لربناالبهی الابهی از حنجر فارسان وضمّار مجاهدت

و مظاهر انقطاع و قدرت و شجاعت و بسالت و توکل و استقامت... مرتفع...“
خوشا بحال شما ای مهاجران

^۱ - انتقال جمال مبارک و همراهان از قسطنطنیه (استانبول) به ادرنه.

هدیه یزدانی

اثر طبع جناب احمد یزدانی اعلی الله مقامه
ترجمه کلمات مکنونه عربی به شعر فارسی
ادامه مطالب پیشین

(۲۳)

خدا می‌خواندت بر عرش هستی تو می‌خواهی فنا و ذلّ و پستی
چرا از آن چه او خواهد گریزی روی بر میل نفس از روی مستی

(۲۴)

مکن هرگز تجاوز از حدودت مخواه آن چه نزیید بر وجودت
بنه سر بر سجود ربّ قادر که باشد سجده مرقات حدودت

(۲۵)

روا نبود تکبر بر گدایان که پیش‌آهنگشان ایزد خرامان
چو مغرورت بیند در چنان حال کند لعن ابد بر تو به هر آن

ادامه دارد

ارسالی خانم مهوش ندیمی
نقل از روزنامه شهروند

زنده سوزاندن یک زن و شوهر روستایی

من از بیگانگان هرگز ننالم که هرچه کرد با من آشنا کرد
چندی بود که می‌خواستم قلم و کاغذی به دست گیرم و شرح یک قصه
پُر غصه را بر روی کاغذ بیاورم، ولی نمی‌دانم چرا قلم بر روی کاغذ قرار
نمی‌گرفت. شاید حجب و حیا و یا شاید نکند با گفتن ماجرا باعث دلتنگی و
شرم دیگران شوم:

گر بگویم قلب‌ها پُر خون شود ورنویسم اشک‌ها جیحون شود
تا این که فیلم تابوی ایرانی را که به همت هنرمند توانا و پُر جرأت، رضا
علامه‌زاده تهیه شده است، دیدم. گو این که آن‌چه در این فیلم نشان داده شد،
قطره‌ای در مقابل اقیانوس است، ولی خود قدم اولیه است برای شکستن این تابو
و تَرک خوردن سنگ سخت تعصّب قلب‌های مردم. این است که دستم و قلبم
جرأت پیدا کرد و قلم شروع کرد شرح ماجرا را نوشتن.

نُوک روستایی است در مشهد در استان زرخیز خراسان. نُوک ده کوچکی
است با جمعیت کم که ساکنان آن سالیان سال به کشاورزی و دامداری مشغول
هستند. اهالی اغلب همدیگر را می‌شناسند یا از طریق فامیلی و نسبی و یا از
طُرُق دیگر. در این ده کوچک یک زن و شوهر به نام شکر‌نساء و محمد حسین
زندگی می‌کنند که بهایی هستند. فرزندان آن‌ها بزرگ شده‌اند و هرکدام در نقاط
دیگر به کار و زندگی مشغولند. یک دختر و دامادشان در دهی نزدیک به این پدر
و مادر زندگی می‌کنند که اغلب از آن‌ها دیدار می‌کنند و شاید در رفع نیازهای
آنان ساعی هستند.

مردم این روستا در کنار همدیگر با صلح و صفا زندگی می‌کردند، تا این که انقلاب اسلامی شد و ظلم و آزار و کشتار بی‌رحمانه بر مردم ایران، از هر قوم و نژاد و مذهب شروع شد.

اواخر ماه آبان بود. هوای تُوک رو به سردی می‌گذاشت. شکرنساء و محمد حسین پس از یک روز پُرمشغله در مزرعه و رسیدگی به احشام و انجام امور، خسته به خانه برگشتند. شکرنساء سفره را پهن کرد و زن و شوهر با لطف و صفا شام خوردند. مقداری بادام از باغ آورده بودند و هردو با چکش‌های کوچک مشغول شکستن آن‌ها شدند، این کار هر ساله آن‌ها بود. بادام‌ها را حاضر می‌کردند برای روزهای سخت زمستان. عادت هر شب آن بود با خوردن چای، شب را به پایان برسانند. شکرنساء سماور را جوش آورد، چای دم کرد و یک استکان چای برای همسرش و خودش ریخت. در این حین محمد به او گفت من می‌روم به گوسفندها سر بزnm و برمی‌گردم. شکرنساء گفت زود برگرد که چغنی‌ات سرد نشود. او رفت و شکرنساء چای خود را نوشید. در این هنگام صدایی شنید و بعد چند مرد مسلح وارد اتاق شدند. شکرنساء مهمان‌نواز بود و شاید هم رسم ده آن بود که اهالی آخر شب به دیدن هم بروند و چای را با هم بخورند. این است که گفت خوش آمدید، بفرمائید، ولی وقتی که نزدیک‌تر شدند تعجب کرد. چند مرد نقاب‌پوش با اسلحه جلوی او ایستاده، بدون این که هیچ حرفی بزنند، چون ممکن بود از صدای آن‌ها شکرنساء آن‌ها را بشناسد. دست و پای این زن را بستند، و او هرچه می‌گفت شما که هستید، با من چه کار دارید، چرا این کار می‌کنید، مگر من چه کرده‌ام؟ جوابی نمی‌شنید. وقتی متوجه شد که نتیجه‌ای ندارد، گفت پس خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم به شوهرم محمد کاری نداشته باشید، او پیرمرد است و ضعیف، رفته به گوسفندها سر بزند. خواهش می‌کنم به او کاری نداشته باشید. ولی آن‌ها کماکان مشغول به طناب پیچیدن او بودند و او متحیر که این‌ها که هستند، چرا این وقت شب بدون اجازه به اتاق آن‌ها آمده‌اند و این‌گونه او را آزار می‌دهند. یک مرتبه به خود آمد

و فهمید که این‌ها مردمانی هستند که تعصب کورکورانه دین و مذهب دارند. شکرنساء را با طناب بستند و روی زمین قرار دادند، و بعد تخته‌ای از گوشه‌ای پیدا کردند روی او گذاشتند، روی تخته را چوب و هیزم خشک گذاشتند و از نفتی که چراغ اتاق را روشن می‌کرد، بر روی تخته ریختند و آنگاه کبریت را روشن کردند. وقتی که مطمئن شدند هیزم‌ها شعله گرفته، این مردان بانقاب، خوشحال از زنده سوزاندن مادر ما، مادر وطن، مادری که صورتش از گذشت سالیان سال پُر از چین و چروک شده و دست‌هایش با کار کردن بر روی زمین کبره بسته بود، اتاق را ترک کردند که به سراغ محمد بروند. پیدا کردن محمد کار مشکلی نبود. او را گرفتند و شروع کردند به عملیات، هرچه محمد داد و فریاد می‌زد، کمک می‌خواست، همسایه‌ها را صدا می‌کرد، صدایی از کسی در نمی‌آمد. شنیدند و بی‌احساس توجهی نکردند.

از دیو و دَد ملولم و انسانم آرزوست

او را هم با طناب بستند، رویش نفت ریختند و کبریت را روشن کردند و در حالی که می‌سوخت به او گفتند بدو ... بدو ... و شروع کردند به خنده ... چه خنده‌ای ... بدو بابا ... بدو بابا ... تا این‌که بالاخره بدن نحیف و سوخته و شرحه شرحه پیرمرد سالخورده دهاتی بر روی زمین افتاد. نقاب پوشان خود را به آنجا رساندند و وقتی از کشته شدن او مطمئن شدند، خودشان را با آتش بدن او گرم کردند و رفتند.

به کدام ملت است این

به کدام مذهب است این

که تو عاشقم چرائی

که کُشند عاشقی را

من می‌خواهم این شعر را اینطور بنویسم:

به کدام ملت است این

به کدام مذهب است این

که تو با خدا چرائی

که بسوزند عاشقان را

برگردیم به اتاق سراغ شکرنساء، سراغ مادر.

در آن زمانی که شکر نساء زیر آتش بود و در انتظار سوختن، در نهانخانه‌ی جانش به یاد فرزندان و نوه‌هایش و از همه مهم‌تر شوهرش محمد حسین بود. با فکر و یاد آن‌ها سوختن را فراموش کرده بود که به ناگاه تکان خورد، دید دستش حرکت می‌کند، و بعد پاهایش ... چون طنابی که او را بسته بودند نایلون بود، در برخورد با آتش می‌سوزد و در نتیجه او متوجه می‌شود که می‌تواند حرکت کند. نیم‌سوخته و جراحی دیده خود را از زیر آتش بیرون می‌کشد. اولین چیزی که به یادش می‌آید محمد است. او را در اتاق نمی‌بیند. کُت محمد را در گوشه‌ای پیدا می‌کند. با دست‌های سوخته روی بدن سوخته‌اش می‌اندازد و با اراده و دلی مملو از عشق به شوهر و زندگی، به دنبال او بیرون می‌رود.

شب بود و تاریک ... در آن تاریکی با صدای نحیف صدا می‌کند، محمد ... محمد ... عجب است که اسم او محمد حسین است. محمد نام حضرت رسول اکرم و حسین نام امام مظلوم شیعیان است. در آن تاریکی شب، کسی صدای او را نمی‌شنود و یا اگر می‌شنود از ترس و یا این‌که او کافر است و نجس و یا به ما چه ... کسی بیرون نمی‌آید که دست نوازشی و کلمه‌ای از همدردی و همدلی به او بگوید. به هر حال در آن تاریکی خانه یکی از همسایگان را پیدا می‌کند. در می‌زند، در را باز می‌کنند و از دیدن قیافه‌ی مادر سالخورده، کودکان خانه از ترس داد و فریاد می‌کنند، ولی بزرگان بی‌اعتنا می‌پرسد، محمد مرا ندیده‌اید؟ - نه. یکی از مردان غیرتش به جوش می‌آید، می‌گوید می‌روم پشت بام ببینم آنجاست. زود برمی‌گردد. - نه، بالای پشت بام نیست. نمی‌دانم کجاست. نه سلامی، نه علیکی، نه نوازشی و نه مهمان‌نوازی، که ما ایرانی‌ها و خصوصاً اهالی ده و روستا به آن معروف هستیم. می‌خواهند در را ببندند، با صدای نحیف می‌گوید می‌شه چراغ قوه‌ای به من بدهید تا محمدم را پیدا کنم. چه عشقی! به او چراغ قوه می‌دهند و در را بر روی او می‌بندند.

من نمی‌دانم این چه فرهنگی است که دل را سنگ می‌کند و انسان را عاری از انسانیت. شرم باد بر آن فرهنگی که این چنین مردمش را بی‌رحم و خونریز و

خون دوست تربیت می‌کند.

شکر نساء چراغ به دست به دنبال محمد می‌گردد. او را صدا می‌کند. صدایی نمی‌شنود. ناگاه از دور دودی می‌بیند. خودش را به آنجا می‌رساند. نگاه می‌کند. نور می‌اندازد. بله، محمد است. سوخته و تیرخورده بر زمین افتاده. اشکی از چشمان خشک شده‌اش می‌غلطد. با دلی شکسته و بدنی سوخته، به خانه‌اش برمی‌گردد. همانطور که کت محمد روی شانه‌اش بود، در کنار دیواری چمباتمه می‌زند تا فردا صبح و روزی دیگر فرا رسد.

از آنجایی که معمولاً جنایتکاران و قاتلان پس از اقدام جرم، قبل از برملا شدن نزد عموم، خود به محل جنایت می‌روند که از عملی که انجام داده‌اند مطمئن شوند، به مزرعه می‌آیند که از سوختن طعمه‌هایشان مطمئن شوند. جسد سوخته و خونین محمد را می‌بینند. لابد خوشحال وارد اتاق می‌شوند، که خوشحالی آن‌ها تبدیل به ترس و لرز می‌شود، وقتی که می‌بینند این پیرزن سوخته، ولی زنده است.

تا اینجای ماجرا در تاریخ ثبت است، در کتابی به نام *A Cry from Heart* نوشته ویلیام سیرز و از این به بعد را هم برای ثبت در تاریخ می‌نویسم. یکی از فرزندان پسر این سوخته شدگان با همسر و فرزندانش در تورنتو زندگی می‌کند. شبی جلسه یادبودی برای پدر و مادر برگزار می‌کنند. پس از دعا و مناجات برای ارتقاء روح پاک آن عزیزان و طلب بخشش و مغفرت برای گناهکاران، هرکس خاطره‌ای از آن عزیزان دارد می‌گوید. در این ضمن متوجه شدم که فرزند کوچک این خانواده، با فارسی شکسته می‌گوید، پدر ... زبان ... زبان را بگو. نفهمیدم چه می‌گوید. از پدر پرسیدم چه می‌خواهد بگوید؟ چنین گفت: وقتی مردان وارد اتاق شدند و مادر را زنده یافتند، از ترس این که اگر دختر و داماد و یا دیگران به دیدن آن‌ها بیایند و جریان را تعریف کند، زبان مادر را که هنوز نیمه جان است از حلقوم درمی‌آورند و فرار می‌کنند.

“آدمیت مُرد، گرچه آدم زنده بود” (فریدون مشیری)

صبح دختر و داماد بی‌خبر به خانه پدر می‌آیند. مادر را لابد به جایی می‌برند، چون در آن ده بیمارستانی نیست. پس از چندی روح پاکش به محمد می‌پیوندد.

مولانا چه زیبا گفته:

گر در آتش رفت باید چون خلیل و ر چو یحیی می‌کنی خونم سیل
 و ر چو یوسف چاه و زندانم کنی و ر ز فقرم عیسی مریم کنی
 سر نگردانم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن
 ترک مال و ترک نام و جان و تن در طریق عشق اول منزل است

ادامه در صفحه ۶۵

بالاخره به تدریج از نردبان شهرت بالا رفت و در حقیقت با وجود خویش صفحه درخشانی را بر تاریخ یهود افزود. یک مرتبه در مدرسه چنین گفته بود: "گرسنگی، تحقیر و ناسزا را بتدریج تجربه کرده‌ام ولی هیچکدام از این‌ها نمی‌توانست آسمان آرام مسرت جوانی مرا بجز چند دقیقه بهم بزند و حتی پس از مدت کوتاهی اضمحلال بدنی، رنگ صورتم به طبیعی برمی‌گشت."

او هم در زمان ملکه ویکتوریا و هم در دوره کینگ ادوارد در انگلیس مقرب بارگاہ بود. در روز تولد هفتادمین سال زندگیش در ۱۹۰۲، پادشاه انگلستان لقب فرمانده نشان ویکتوریا (Commander of Victoria Order) را به او اعطاء نمود.



طالار رودکی

در بروی خویش بسته دیده بر دیوار دارم
 جعبه جادو برابر در نهان افکار دارم
 صحنه‌ای از شهر طهران آمد و گردید پیدا
 ناگهان فریادی از دل دیده را بیدار دارم
 آشنا نقشی نمایان، شد به دیده همچو گوهر
 آه چشم باز بر آن "رودکی طالار" دارم
 نقش را از دل کشیدم گرچه از کاشی و گل بود
 پنج و چل سالی گذشته، آه صد پندار دارم
 یادم آمد از زمانی، کو بدستم بود چکش
 می شکستم، می سرودم طرح نو بر کار دارم
 آن جوانی بود و من بی تاب در دل مینه‌فتم
 طرح اسلیمی میان طاقی و پرگار دارم
 باغ گل با آن درخت سرو زیبا و شکوفه
 در کنار دختران با شیوه‌ای هشیار دارم
 عود در دست هنرمندی و نی بر لب جوانی
 رنگ آبی دل‌انگیز، دیده بر دلدار دارم

یادم آید شاه و مردم، از کنار آن گذشتند
 گر زبان می‌داشت دیوار، می‌سرود اخبار دارم
 آه ده‌ها سال رفته، رنج‌ها بر ما گذشته
 در وطن راهی ندارم، آرزو بسیار دارم
 دلربا کاشی براق و دوصد نقش تنیده
 پاک و صافی و فروزنده، که صد اسرار دارم
 غربت دیرینه‌ام گوید نمی‌دانم چه خواهم
 از وطن رانده شدم جانا، ولی گفتار دارم
 خاکِ من، ایرانِ من، جان صرف عشقت شد ولیک
 "ماه" رفت و "مهر" هم، اکنون سر ایثار دارم

تنها و دلتنگ نشسته بودم و در مقابل تلویزیون فیلمی را که در ایران تهیه شده بود، می‌دیدیم. ناگهان دیوار طالار رودکی را که چهل و پنج سال از تهیه آن گذشته بود، در برابر خود دیدم، که دو نفر هنرمند در کنار دیوار، نُت آهنگی را به یکدیگر می‌دادند. فریادی کشیدم، گریستم و به یاد آن روزهای دلپذیری که در مقابل دیوار نشسته بودم و آن اثر را خلق می‌کردم، این شعر را با سوز جان سرودم.

فلوریدا - ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۱

ماه مهر گلستانه

برگرفته از کتاب گیلان در قلمرو شعر و ادب

بهشتی

لیلا اهل رشت، دختر موسی بهشتی و نوه شیخ جمال الدین فومنی است. به علت انتساب به فرقه بهائی اشعار بسیار سروده که مهم‌تر از همه ترجیع‌بندی است درمدح میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) که بعد از ارسال آن به عکا، صله نفیسی که عبارت از یک گردنبند مرصع به جواهر قیمتی بود از ممدوحش دریافت داشت. شوهرش ملایوسف علی رشتی را، عبدالله خان والی حکمران گیلان به اتهام بهائی‌گری به زندان افکند و خود لیلا به سال ۱۳۰۹ هجری شمسی در بابل وفات یافت.

(بند اول)

عاشقان را ز باده احیا کن
دوستان را ز مهر شیدا کن
عالمی پُر ز شور و غوغا کن
عاقلان را به عشق رسوا کن
دهر را همچو طور سینا کن
سفلیان را ز شوق، اعلی کن
خاک بر فرق اهل دنیا کن
با نشاط و سرور انشا کن
این ندا تا به عرش اعلی کن
به قمیص صفات، کرد ظهور

ساقیا جام پُر ز صهبا کن
دل دیوانگان ز غم بزدای
حشر و نشری دراین جهان افکن
ساز دیوانه جمله عاقل را
جاهلان تا شوند خاکستر
عالیان را مقام سفلی بخش
نار غم بر دل خسان افکن
شمه‌ای زان کلام شورانگیز
شوبه بام سپهر مینائی
ذات غیب از سرادق مستور



ملاقات جمعی از احبای کرمانشاه با جناب ذکرائه خان خادم اعلی الله مقامه

ایادی عزیز امرالله، سال ۱۳۳۸

ایستاده از راست - آقایان سروان تشکر - دینی، جانباخته امیرحسین نادری،

منوچهر مستقیمی، سرهنگ دینی، عباس هرمزی

نشسته - خانم ناظریان، جناب خادم، خانم محبوبه نادری، خانم ناطقه نادری

PAYAM-E-BADI

VOLUME 30
NO'S: 350-351-352

July – August - September
2012

پیام بدیع

سال سی ام
سال ۱۶۹ بدیع
۱۳۹۱ شمسی
۲۰۱۲ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک نامه ها

و پیشنهادات

PAYAM-E BADI
P.O.Box 3207
Quarts Hill, CA
93586
U.S.A

حضرت امة البهار، روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا دربارهٔ علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هر چه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده اند:
"... نوشتن و نشر کتب و آثار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود در این سبیل هر چه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند..."

چنانکه در حساب هندوستان ملاحظه کنید در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه

حق اشتراک سالیانه امریکا ۳۵ دلار امریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار امریکایی ابتدای هر سال میلادی اشتراک تجدید می گردد.
تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید.

MR Soheil Roshan Zamir
1432 173 RD SW
Lynwood WA 98037
U.S.A
soheilrz@yahoo.com

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi

